



الهیات جنگ در کربلا

قرارگاه مردمی بدر

بسم الله الرحمن الرحيم

الهیات جنگ در کربلا

ده شب منبر مکتوب، جهت تبیین عاشورایی ایام جنگ

محرم ۱۴۴۶

فهرست

فهرست	۳
جدول مرور سریع	۴
شب اول، حضرت مسلم علیه السلام	۵
شب دوم، ورود به کربلا	۱۰
شب سوم، حضرت رقیه سلام الله علیها	۱۴
شب چهارم، فرزندان حضرت زینب سلام الله علیهم	۱۶
شب پنجم، حضرت عبدالله بن حسن علیهما السلام	۲۱
شب ششم، حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام	۲۵
شب هفتم، حضرت علی اصغر علیه السلام	۳۰
شب هشتم، حضرت علی اکبر علیه السلام	۳۴
شب نهم، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام	۳۸
شب دهم، حضرت اباعبدالله علیه السلام	۴۰

جدول مرور سریع

شب	توسل به	موضوع منبر	آیه محوری	گزاره مقتل
شب اول	حضرت مسلم علیه السلام	جنگ غربال ایمان	وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (آل عمران/ ۱۴۱)	حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ
شب دوم	ورودی	جنگ وجودی حق و باطل	وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (اسراء/ ۸۱)	مِثْلِي لَا يُبَايِعُ بِمِثْلِهِ
شب سوم	حضرت رقیه علیها السلام	مقاومت خانوادگی	وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ (طور/ ۲۱)	یا ابتاه، من للیتیمه حتی تکبر؟ یا ابتاه من للنساء حاسرات؟
شب چهارم	فرزندان حضرت زینب علیهم السلام	پدافند روانی	قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي (یوسف/ ۱۰۸)	نَظَرْتُ إِلَى زَيْنَبِ بِنْتِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ وَ لَمْ أَرْ خَفَرَةً وَ اللَّهُ أَنْطَقَ مِنْهَا كَأَنَّهَا تَفَرُّعٌ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع
شب پنجم	حضرت عبدالله علیه السلام	آرامش در دل جنگ	هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْهِبُوا إِيْمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (فتح/ ۴)	وَ اللَّهُ لَا أَفَارِئُ عَمِّي؛ وَ يَلِكُ يَا ابْنَ الْحَيَّةِ أَ تَقْتُلُ عَمِّي؟
شب ششم	حضرت قاسم علیه السلام	برکات جنگ	كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (بقره/ ۲۱۶)	أَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ
شب هفتم	حضرت علی اصغر علیه السلام	نابودی کودک کشان	وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (اسراء/ ۱۶)	یا قوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الرضيع
شب هشتم	حضرت علی اکبر علیه السلام	جنگ بر حق	إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (آل عمران/ ۱۴۰)	يَا أَبَهَ أَ فَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟ إِذَنْ لَا تُبَالِي بِالْمَوْتِ
شب نهم	حضرت ابوالفضل علیه السلام	صلح تحمیلی	وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انفال/ ۶۱)	تَبَتْ يَدَاكَ وَ لَعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ
شب دهم	حضرت امام حسین علیه السلام	پایان جنگ	كَتَبَ اللَّهُ لِلْعَلِيِّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (مجادله/ ۲۱)	أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هِيَهَاتَ مِنَ الدَّلَّةِ

شب اول، حضرت مسلم علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلِيْمَحْصَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِيْنَ (آل عمران/ ۱۴۱)

حَتّٰى جَاءَ اللَّيْلُ فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَنْتَفِرُقُوْنَ عَنْهُ

کربلا صحنه ریزش‌ها و رویش‌هاست. بعضی از مورخین حدود ۲۲ نفر را نام برده اند که در سپاه عمر سعد بودند اما نهایتاً به امام حسین پیوستند. بگذارید همین ابتدا یک مورد را به شما معرفی کنم.

فردی است به نام حارث بن امرء القیس کندی. حارث بسیار توانا و جنگاور بود، به گونه‌ای که او را از قهرمانان عرب شمرده‌اند. حارث در تیراندازی سرآمد دوران خود بود، ابتدا از سپاهیان ابن سعد بود که در کربلا حاضر شد، ولی وقتی که رفتار ستمکارانه و جنایت‌کارانه آنان را با امام، از جمله بستن آب بر آن حضرت و یارانش را از نزدیک دید، همراه چهار تن از قبیله خود به یاران امام پیوست، و همگی در راه حق و جاودانه ساختن اسلام محمدی به شهادت رسیدند.

حارث وقتی تشنگی امام حسین را دید فقط خودش نیامد، بلکه دست دیگران را هم گرفت و آمد. حالا ما هم آمدیم این محرم تا خودمان را به حسین علیه‌السلام برسانیم. شاید یک سال غفلت کردیم. شاید گاهی اوقات خدای نکرده در صف اشتباهی قرار گرفتیم اما امشب آمدیم تا نشان دهیم حسینی هستیم و تا آخر پای حسین می‌مانیم.

سنت تمحیص

بحثی که در این محرم خدمت شما هستیم، الهیات جنگ در صحنه کربلاست. امروز که کشور ما اسیر جنگ تحمیلی شده است. ما بیشتر از قبل به قرآن و اهل بیت و مدد آن‌ها نیاز داریم. آمدیم تا به ثقلین تمسک کنیم تا گمراه نشویم. در روایت داریم که **فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ** وقتی فتنه‌ها مثل شب تاریک شما را در برگرفتند فعلیکم بالقرآن، سراغ قرآن بروید. حالا برای اینکه از این فتنه‌ای که کشور ما دچارش شده است سربلند بیرون بیاییم، وظایفمان را بشناسیم و درست عمل کنیم تا نصرت الهی نازل شود، جوری عمل کنیم که اولاً نتیجه جنگ باب میل ما باشد، ثانیاً حسرت نخوریم که از قافله خوبان خدا جا ماندیم، سراغ قرآن می‌رویم. از آنجاکه قرآن جدا از اهل بیت نیست هر چیزی که از قرآن فهمیدیم را در کربلا جست‌وجو می‌کنیم و نشانه‌ها و تطبیق آن را از قافله کربلا یاد می‌گیریم.

اولین درسی که می‌آموزیم مرتبط با همان داستان ابتدای جلسه و حارث بن امرء القیس است. در اصطلاح علمی می‌گویند سنت تمحیص یا تمحیض. یا به عبارت دیگر سنت غربال شدن. یکی از نکاتی که در دل جنگ‌ها باید توجه کنیم، در دل فتنه‌ها باید توجه کنیم همین غربال شدن است. فتنه که پیش می‌آید صف انسان‌های پاک و صادق از اشخاص ناپاک و دورو جدا می‌شود. معلوم می‌شود هر کس چند مرده حلاج است. به قول شهید چمران وقتی شیپور جنگ نواخته می‌شود مرد از نامرد تشخیص داده می‌شود. مگر کم دیدیم از زندان رفته‌ها و مبارزان قبل از انقلاب که نه فقط از راه مبارزه انقلابی جدا شدند بلکه به قهقرا رفتند و

دشمن این انقلاب و مردم شدند؟ این منافقین کوردل آلبانی نشین که الآن کنار دشمن صهیونیست قرار گرفته‌اند و علیه مردم ما شرارت می‌کنند خیلی از بزرگان آن‌ها قبل از انقلاب در زندان‌های ساواک شکنجه شده‌اند. به خیال خودشان خیلی انقلابی بوده‌اند.

مثال تاریخی برای سنت تمحیص

بگذارید یک مثال از صدر اسلام بزنم. کسانی بودند که با دست امیرالمؤمنین بیعت نکردند. احتیاط کردند. به خیال خودشان خیلی مقدس بودند. در مورد عبدالله بن عمر گفتند وقتی مولا به حکومت رسید محضر مولا آمد و گفت من احتیاط می‌کنم و با تو بیعت نمی‌کنم. نکند یک وقت خدا به حکومت تو راضی نباشد. نکند یک وقت دست تو به خون عثمان آغشته باشد. انقدر خودش را اهل احتیاط و مراعات می‌دانست. چند سال بعد وقتی حجاج خون‌ریز، مدینه را فتح کرده بود در تاریخ نوشته‌اند که این آقا شبانه آمد در کاخ حجاج که من می‌خواهم بیعت کنم. گفتند حجاج خواب است. گفت من حدیثی از پیامبر شنیدم که «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة». می‌ترسم امشب بمیرم و با امام زمانم بیعت نکرده باشم! هر جوری بود خودش را به محضر حجاج رساند. حجاج در رختخواب دراز کشیده بود. گفت با همان پایم که از زیر پتو بیرون زده بیعت کن و برو. نگاه کنید دست به امیرالمؤمنین نداد ولی با پای حجاج بیعت کرد. امروز هم بعضی همین طور هستند. از لج انقلاب و کینه این مردم با آن خونریزی که اسمش را کراحت دارم بر روی منبر ببرم عکس می‌گیرند.

شما حالا این طور نمی‌شوید ان شاء الله. شما اهل هیئتید و روضه اباعبدالله هستید. ممکن است که من و شما با این جنایتکاران پلید در یک سپاه قرار نگیریم، اما تضمینی نیست که با خوبان و مجاهدان فی سبیل الله در یک سپاه باشیم.

یکی از خطرهایی که ما را تهدید می‌کند ترسیدن از ابهت مستکبران است. گاهی دشمن در ظاهر قدرت و امکانات زیادی دارد. این هم خودش یک نوع ابتلا و آزمایش است. اینکه خدای نکرده از هیبت لشکر دشمن بترسیم و از صف امام حق فرار نکنیم. نگویید که چرا دشمن انقدر قدرت و شوکت ظاهری دارد. اگر دشمن در ظاهر هم ضعیف باشد که ایمان‌ها امتحان نمی‌شود. بگذارید یک نمونه از قرآن را برایتان توضیح بدهم.

سنت تمحیص در قرآن

قرآن در مورد جنگ احزاب این طور توضیح می‌دهد: **إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (احزاب/ ۱۰)** دشمن از بال و پایین به سر مسلمین ریخت. چشم‌ها از حقه بیرون زد، جان‌ها به گلو رسید.

در این شرایط **هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا (احزاب/ ۱۱)** در این شرایط زلزله شدید برای ابتلای مومنین به پا شد.

بعضی این قدرت را که می‌بینند می‌گویند: بین لامصب چه دقیق می‌زند. بین همه فرمانده‌هایمان را زدند، آن‌ها می‌توانند با یک دکه همه ایران را نابود کنند. قرآن می‌فرماید: **وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (احزاب/ ۱۲)** کسانی که در قلبشان بیماری است چه می‌گویند. توجه کنید این‌ها به سپاه دشمن نرفتند. این

طرف خندق و در سپاه اسلام هستند اما چه می‌گویند؟ می‌گویند که خدا و رسول به ما دروغ گفتند. بدبخت شدیم. به فنا رفتیم. می‌ترسند.

در مقابل اما مومنین می‌گویند: **وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (احزاب/۲۲)** مومنین می‌گویند همین بود آن وعده ای که خدا و رسول داده بودند. خدا و رسول گفته بودند که شما اگر پرچم حق را بالا ببرید با شما دشمنی می‌شود. آن کسانی که حرف حق باعث از بین رفتن منافع و مال آنها می‌شود در مقابل شما ساکت نمی‌نشینند. فرماندهان را می‌زنند. به شما حمله می‌کنند. اتفاقا ما شاید به خرده سرگرم دنیا شدیم اما پیامبر راست گفته بود.

داخل پرانتز عرض کنم. رفقا ما از شهادت فرماندهانمان تعجب نکردیم. کار دشمن دشمنی است. آرزوی فرمانده ای که یک عمر در مقابل دشمن جنگیده است هم شهید شدن و به مرگ عادی نرفتن است. اما این که ما در مقابل این اتفاقات چه می‌کنیم مهم است. این است که می‌گوییم جنگ ها بستر غربال شدن است. تا قبل از این جنگ، همه در ظاهر در سپاه حق بودند اما جنگ که شروع شد واکنش ها متفاوت شد. جنگ که شروع شد یک عده ای که خواننده خارج نشین بودند ولی عشق این ملت و آب و خاک را داشتند کنار ایران اسلامی قرار گرفتند و یک عده ای که روزی به ظاهر خیلی انقلابی بودند کنار دشمن این مردم ایستادند. امثال مهدی نصیری که روزی نماینده ولی فقیه در روزنامه اطلاعات بود در لیام جنگ خودشان را نشان دادند و در کنار دشمن صهیونیست و بر علیه مردم ایران موضع گرفتند.

مثل حوضی می ماند که تا هم نخورد و حسایی متلاطم نشود لجن های کف حوض مشخص نمی شوند. خاصیت جنگ همین است. قرآن می گوید می دانید خاصیت این جنگ ها و زد و خورد ها چیست؟ **وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (آل عمران/۱۴۱)** برای این است که خدا مومنان و اهل ایمان را از منافقان و ناخالصی هایی که در صف آنان هست جدا کند و بیرون بریزد و وقتی خوب اینها خالص شدند، نوبت می رسد به محق و نابودی کافران به دست این مومنان با خلوص بالای ۹۹ درصد.

سنت تمحیص در کربلا

در کربلا هم همین بود. ما امشب در شب اول، محضر آقایی هستیم که هم باب محرم است هم حقیقتا باب الحسین است. آن آقایی که با او مرد از نامرد مشخص شد. تا قبل از مسلم خیلی ها برای امام حسین نامه نوشتند اما وقتی جناب مسلم به کوفه آمدند و آن ماجرا ها پیش آمد خالص سازی و غربال شدن شروع شد. به قول سید بن طاووس در لَهْف **حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ** در یک شب تا صبح یاران واقعی امام از یاورنما هایی که فقط نامه نوشته بودند و ادعای یآوری داشتند جدا شدند.

اما این نامه نویس ها چهار گروه شدند. عده ای مثل شیبث ها و عمرو بن حجاج ها در کربلا مقابل امام حسین ایستادند. این ها نامه نوشته بودند که حسین میوه هایمان رسیده است جوی هایمان پر آب است بیا که منتظریم. این ها در ظاهر مخالف یزید بودند. طبق نقلی عمرو بن حجاج - که برادر زن هانی بن عروه بود - در ظاهر مثل او حسینی بوده؛ اما با آمدن حضرت مسلم مشخص شد که عمرو یزیدی است و هانی کربلایی. هانی به جایی می‌رسد که امام حسین در روز عاشورا صدا می‌زند «این هانی بن عروه؟» اما

عمرو بن حجاج کسی است که فریاد می‌زند «حسین! اگر به وحوش و حیوانات نجس هم آب بدهم نمی‌گذارم دست تو به فرات برسد.» پناه می‌بریم به خدا از این سوء عاقبت و بد بختی. این گروه اول.

گروه دوم از کوفیانی که به امام نامه نوشتند، کسانی بودند که سرنوشتشان معلوم نیست. این‌ها نه در سپاه حسین بودند نه در سپاه عمر نه در توابع نه در قیام مختار. جوری خود را پنهان کردند و از کمک به امام فرار کردند که هیچ ردی از خودشان در تاریخ باقی نگذاشتند.

گروه سوم کسانی بودند که بعد از امام حسین شهید شدند. یا با توابع بودند و شهید شدند یا با مختار. در مورد این گروه به همین قدر اکتفا می‌کنم که رهبری می‌فرمایند که کل خون توابع اندازه یک قطره خون یک شهید کربلا در تاریخ تاثیر نگذاشته است. چون دیر به یادشان افتاد که باید به کمک امام بروند. هر کاری باید در وقتش انجام شود. از وقتش که گذشت دیگر آن ارزش اصلی را نخواهد داشت.

اما گروه چهارم حبیب‌ها و مسلم بن عوسجه‌ها بودند. هر جوری بود خود را به امام حسین رساندند و در رکاب امام جنگیدند و به شهادت رسیدند.

ببینید از چهار گروه تنها یک گروه بودند که حسرت زده نشدند. یک گروه بودند که حقیقتاً پای دعوت از امام ایستادند و حسینی شدند. ما می‌خواهیم ببینیم چه کنیم که از این گروه باشیم.

وظیفه مومنین در مواجهه با فتنه‌ها

یک خصوصیت این گروه چهارم رفاقتشان با هم بود. مسلم و حبیب با هم از کوفه بیرون زدند خدا چه میداند که اگر با هم نبودند آیا عزم آن را داشتند که به کربلا بیایند یا نه. عجب رفاقتی داشتند. مسلم زود تر از حبیب شهید شد. قبل از شهادت مسلم، حبیب به همراه امام حسین بالای سر او رسیدند. حبیب رو به مسلم گفت اگر من هم زود به تو ملحق نمی‌شدم وصیتت را می‌شنیدم و عمل می‌کردم. مسلم رو کرد به حبیب گفت وصیت من اوست. حسین است. نگذار تنها بماند. ببینید چه غوغایی می‌کنند.

ما هم امروز اگر بخواهیم متزلزل نشویم باید خودمان را به جماعت مومنین پیوند دهیم. اگر همه هم مسلم را تنها گذاشتند، همه هم دنبال دنیا رفتند، همه هم رفتند سراغ ذخیره کردن بنزین و انبار کردن نان و برنج و هزار چیز دیگر ما از خط مومنین واقعی خودمان را جدا نکنیم. همین مسجد آمدن همین نماز جماعت. چقدر توصیه شده است. یکی از تاثیراتی که دارد این است که به ما عزم جمعی می‌دهد.

یک خصوصیتی هم در این دسته چهارم نبود. آنها دنیا دوست نبودند. بعضی حسین را دوست داشتند اما دنیا را بیشتر دوست داشتند. نمونه‌های معروفش را شنیدید بگذارید یک نمونه که نشنیدید بگویم:

هرثمه بن سلیم. وی از یاران امیرالمومنین علی علیه السلام در صفین بود، اما روز عاشورا در کنار عمر بن سعد قرار گرفت. هرثمه در آن روز با دیدن درختی، یاد یک خاطره افتاد، و حال درونی‌اش تغییر کرد. روز عاشورا وقتی از سپاه کوفه جدا شد، سوار بر اسب خود به دیدار امام آمد و خاطره خود را بازگو کرد و گفت: هنگامی که همراه علی علیه السلام از صفین بر می‌گشتم، ایشان در همین مکان، پس از نماز صبح یک مشت خاک در دستشان گرفتند و با صدای بلند فرمودند: «خوشا به حال تو ای خاک! گروهی از تو برانگیخته می‌شوند که بدون حساب وارد بهشت می‌گردند.» امام حسین علیه السلام از او پرسید: اکنون از حامیان عمر بن سعد

هستی یا از یاران ما؟ هرثمه گفت: از هیچیک! اکنون در اندیشه اهل و عیال خود هستیم! امام فرمود: پس با سرعت از این سرزمین بیرون برو؛ زیرا کسی که در اینجا باشد و صدای ما را بشنود و ما را یاری نکند، در دوزخ جای خواهد داشت. هرثمه نگویند و بی سعادت، در این نقطه حساس، راه بی تفاوتی را پیش گرفت و از آن سرزمین با سرعت گریخت، تا جان خود را حفظ نماید!

حالا ما امروز ببینیم که چقدر دنیا خوشحالمان میکند چقدر حرص مال و حرص اعتبار و زن و بچه خودمان را میزنیم. چقدر در روز دنبال کار خداییم و چقدر دنبال دنیا.

نکات دیگری هم هست. مثلاً عده ای به خاطر غرور از حسین جدا افتادند. همان عمرو بن حجاج که گفتیم به هم قبیله ای خودش که در سپاه امام بود اجازه داد تا آب بخورد اما برای امام حسین نبرد. بماند که او اهل شرافت بود و قبول نکرد. اما نگاه کنید قبیله برایش از حق مهم تر است. بزرگی و اسم قبیله اش از بالا آمدن پرچم حق مهم تر است. حالا ما ببینیم که چقدر تواضع برای راه خدا داریم.

این ها و غیر این ها غریب می کند. آن لحظه ای که کار حساس می شود همین موارد به ظاهر ساده ممکن است انسان را از صف حق جدا بکنند. مسلم با ثبات قدمش این ها را نشانمان داده است. مسلم کسی است که پیامبر در موردش خطاب به امیرالمومنین گفته است. که عقیل پسری دارد که فدای حسین تو می شود. و چشمان مومنان برای پسر عقیل گریان میشود. امشب ما آمدیم که با گریه برای مسلم ادای مومنان را در بیاوریم آمدیم خود را شبیه مومنان کنیم تا از آنها بشویم... صلی الله علیک یا مظلوم یا مسلم بن عقیل.....

شب دوم، ورود به کربلا

بسم الله الرحمن الرحيم

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (اسراء/ ۸۱)

مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلِهِ

جدا شدن صف مومنین از کفار

نامه یزید به حاکم مدینه رسید. از یزید بن معاویه به ولید بن عتبّه: حسین بن علی را رها نکن تا از او بیعت بگیری و اگر حاضر به بیعت نشد او را بکش. امام حسین علیه السلام به دارالحکومه احضار می شود نامه یزید ملعون به امام داده می شود. امام حاضر به بیعت نمی شوند تصمیم را به وقت دیگری می اندازند و در نهایت با کمک جوانان بنی هاشم از کاخ ولید خارج می شوند و شبانه با اهل و عیال و خانواده خود از مدینه خارج شده و به سوی مکه می رود. پس از حدود چهار ماه اقامت در مکه به امام خبر می رسد که یزید قصد به شهادت رساندن شما در حریم مکه را دارد. امام برای مقابله با نقشه شوم ترور و جلوگیری از خونریزی و شکسته شدن حرمت کعبه، حج را ناتمام گذاشته و با دریافت دعوتنامه های فراوان مردم کوفه، رهسپار عراق و کوفه می شود. در کربلا لشکر ابن زیاد جلوی حرکت امام را می گیرد و ایشان را بر سر یک دو راهی تاریخی قرار می دهد: یا بیعت با یزد و زندگی ذلیلانه یا جنگ و مرگ عزتمندانه. یا همین جا و در وسط این بیابان بیعت می کنی یا همین جا تو و همه همراهانت را به شهادت می رسانیم. پاسخ امام این نیست که نه من با یزید بیعت نمی کنم. نه. امام در پاسخ به این دعوت بی شرمانه آنها جمله ای فرمودند که در سراسر تاریخ ماندگار شد و چراغ راه تمام حسینان تاریخ شد. فرمود: **مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلِهِ** حسینی که در دامان پاک فاطمه رشد کرده است امکان ندارد با کسی مثل یزید بیعت کند. این بیعتی که معنایش مرگ همه ارزش ها و خوبی هاست. معنایش خواری و خفت است **القتل أولى من ركوب العار** مرگ صد شرف داره به همچنین زندگی ذلیلانه ای و **هیهات منا الذلة** و ما هرگز به ذلت تن نمی دهیم.

نفرمود من با یزید بیعت نمی کنم. فرمود مثل من با مثل یزید بیعت نمی کند. اصلا این دو خط قابل صلح و سازش نیستند. دعوای من حسین بن علی با آن ملعون یزید بن معاویه دعوا و خصومت شخصی دو نفر نیست که قابل سازش باشد. دعوای دو خط و دو جریان به بلندای تاریخ است. اگر ابراهیم با نمرود می توانست صلح کند من هم امروز با یزید می توانم. اگر موسی با فرعون می توانست سازش کند من هم امروز می توانم. اگر جدم رسول خدا با ابوسفیان قابل سازش بود اکنون من هم با او سازش می کنم. اگر خط پدرم علی علیه السلام با خط پدر او معاویه قابل صلح بود من هم با او می توانم سازش کنم. اینها اصلا با هم قابل جمع نیستند. قابل سازش نیستند. مثل نور و ظلمت است که بود یکی، به معنی نبود دیگری است. نمی شود این دو را کنار هم قرار داد و با هم جمع کرد.

جریان حق و جریان باطل تاریخ هم هرگز با هم سر صلح و سازش و آشتی با یکدیگر را ندارند. قرآن می فرماید: **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ**

هُوَ الْحَقُّ می دانید چرا حسین های تاریخ نمی توانند با یزید های تاریخ بیعت کنند؟ زیرا اینها مدافع توحید و پرورش خدای یکتا

و حق هستند **وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ** و آن طرفی ها به دنبال شرک و عبادت غیر خدا و خواسته های خودشان

هستند. به دنبال باطل هستند. **وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (حج/۶۲)** و خدا بالا تر و بزرگ تر از آن است که با باطل قابل جمع باشد. مگر می شود توحید و شرک را با هم داشت یک کسی هم کافر باشد هم موحد؟ معلوم است که این نشدنی است. معلوم است که دعوی حق و باطل کوتاه آمدنی نیست. نمی شود گفت تو باش من هم باشم. با هم کنار بیاییم و سازش کنیم. اصلا این بیاید آن یکی بساطش را جمع می کند و می رود.

باز هم قرآن می گوید: **وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ** بگو وقتی حق بیاید و پا به میدان بگذارد باطل نابود خواهد شد. دمش را می گذارد روی کولش و می رود **إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (اسراء/۸۱)** این ویژگی باطل است که رفتنی است و در جایی که حق باشد باقی نمی ماند.

جنگ وجودی

جنگ امام علیه اسلام با یزید هم چنین جنگی بود. اصطلاحاً می گویند جنگ، جنگ وجودی بود. در جنگ وجودی، شرایط به گونه ای است که بودن یک طرف به معنای نبودن طرف مقابل است. یا من در این جنگ می مانم یا تو. جنگ وجودی، شبیه لیگ برتر نیست که حالا فعلاً بازی کنیم ولی بعدش هر دو در لیگ هستیم تا دور برگشت دوباره باهم روبرو شویم. نه؛ جنگ وجودی شبیه جام حذفی است یا می بریم و طرف مقابل را حذف می کنیم یا طرف مقابل می برد و ما را از بین می برد. مثلی لا یبایع بمثله یعنی این.

جنگ تحمیلی امروز ما هم جنگ وجودی است. ما الان در فینال جام حذفی هستیم. آن چه بعد از طوفان الاقصی پیش آمد این بود که تقابل بین جبهه استکبار و جبهه مقاومت را تقابل میان حق و باطل عالم را به مرحله وجودی و شرایط مرگ و زندگی رساند و آن چه الان می بینیم و به احتمال زیاد در آینده به صورت شدیدتر مشاهده خواهیم کرد، یکی از نقاط اوج این تقابل است.

وقتی جنگ چنین حالی دارد دیگر صلح بردار نیست. حالا با هم کنار می آییم ندارد. یا او باید دست از باطل خود بردارد - که هرگز چنین کاری نمی کند - یا تو باید از حرف حق کناره گیری. تازه نه اینکه اگر یک مقدار از حق کوتاه بیایی او تو را رها می کند. این طور نیست که اباعبدالله بگوید باشد به کوفه نمی روم آنها هم بگذارند امام راهش را کج کند و به جای دیگری برود. به اینجا که می رسد دیگر به هیچ چیز جز تسلیم محض و بی چون و چرا راضی نمی شوند. حتی اجازه آب خوردن هم به تو نمی دهند. به یک پله پایین تر هم راضی نمی شوند و همین طور جلو می آیم.

الان شرایط ما هم این طور نیست که مذاکره کنیم و هسته ای و موشکی و همه عوامل اقتدار خود را بدهیم و در عوضش جنگ تمام شود. خیلی خوش خیال و ساده است اگر کسی فکر کند با گفتگو و مذاکره و صحبت کردن و چهار تا امتیاز دادن می شود این ماجرا را پایان داد. خداوند در قرآن کریم؛ آیه ۱۲۰ سوره بقره می فرماید: **وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَى حَتَّى**

تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ (بقره/۱۲۰) یهودیان و مسیحیان، اسرائیل و آمریکا راضی بشو نیستند، دست از سرت بر نمی دارند، ول کن قضیه نیستند. حتی تتبع ملتّهم تا دست از اعتقادات و راه حسین برداری، دست از حق طلبی و شرافت و ظلم ستیزی بکشی و تابع سبک زندگی آن ها بشی، بله قربان گوی آن ها و نوکرشان بشوی، هسته ای را کنار بگذاری می گویند موشکی، موشکی را کنار بگذاری می گویند گروه های مقاومت، یاری مظلومان را رها کنی می گویند آزادی مشروبات، از آن هم کوتاه بیایی می گویند حقوق همجنسگرایان آن را هم بپذیری همین طور قدم به قدم جلو می آید تا در آب خوردن تو هم نظر می دهد و اعمال زور می کند تا

تو هم مثل بقیه کشور های منطقه مطیع محض و گاو شیرده آنها بشوی و دیگر هیچ چیزی از انسانیت و شرافت تو باقی نگذارند. حد یقف و متوقف شدن ندارند. هیچ راهی جز مقاومت و ایستادگی در برابر زور گویی آنها و نابودی کامل آنها نیست.

جنگ اراده هاست. هر کسی اراده و عزم بیشتری داشته باشه پیروز جنگ است. در جنگ های این چینی طرفی پیروز شده که اراده قوی تر داشته است نه اینکه لزوماً امکانات مادی و تجهیزات بیشتری داشته. در جنگ تحمیلی برابر رژیم بعث ما در برابر دولت عراق فقط ننجیدیم. شرق و غرب عالم به آنها تجهیزات نظامی دادند و تو جنگ اطلاعاتی به آنها کمک کردند. در حالی که حتی سیم خاردار هم به ما نمی فروختند. ولی ایمان و اراده قوی تر ما باعث شد رژیم بعث و همه حامیانش را به زانو دریاوریم. به فرموده قرآن: **كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ (بقره/۲۴۹)** چه بسا گروه اندکی که با عزم و اراده قوی به اذن خدا بر عده و عده بیشتر و سازوبرگ های دشمن پیروز شده اند.

یا در جنگ عربستان و یمن، عربستان با آن همه سلاح پیشرفته آمریکایی و غربی نتوانست بر اراده مردم یمن غلبه کند و آخر سر هم دست از پا درازتر عقب نشینی و آتش بس اعلام کرد. یا همین اخیراً، جنگ آمریکا و یمن که باز هم اراده پولادین یمنی ها آمریکایی ها رو با آن همه سلاح و موشک و هواپیما و ناو هواپیما بر وادار به عقب نشینی و پذیرش آتش بس کرد. از آن طرف تجهیزات زیاد موجب پیروزی در جنگ نمیشود در حمله آمریکا به عراق، ارتش عراق اول خودش را باخت بعد جنگ را. قضیه سقوط سوریه هم به همین صورت بود. تروریست های جبهه النصره تجهیزات سنگین ارتش سوریه را نداشتند ولی روحیه و اراده جنگیدن در ارتش سوریه نبود.

به فرموده مقام معظم رهبری: «جنگ، جنگ اراده هاست؛ جنگ عزم های راسخ است؛ هر که عزمش بیشتر بود، او برنده است... این فشارها محکوم به شکست است؛ لکن مهم این است که ما بیدار باشیم. به شرط اینکه ما بیدار باشیم؛ به شرط اینکه خوابمان نبرد، غفلت نکنیم. این زنگ های هشداردهنده و بیدارباش، ما را بیدار نگه دارد» (دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری مورخه ۲۵/۰۶/۱۳۸۹)

سرنوشت جنگ وجودی

سرنوشت جنگ وجودی به نفع کدام جریان است؟ قرآن به ما می گوید اگر در راه خدا، ایمان به او داشته باشیم و به وظیفه مان که ایستادگی در برابر دشمن اوست عمل کنیم، پیروزی حتماً از آن جبهه حق است. خداوند مکرر در مکرر بیان کرده است که در شرایط درگیری حق و باطل حتماً و یقیناً حق پیروز است. فقط کافی است حق به میدان بیاید. به صرف به میدان آمدن حق و در میدان بودن او باطل نابود خواهد شد. همین که جاء الحق باشد، باطل تمام است باطل از بین می رود. چراکه خاصیت و ویژگی باطل از بین رفتنی و نابود شدنی است.

نمونه های متعدد صدر اسلام و انقلاب خودمان هم این را نشان می دهد. در هیچ یک از جنگ های صدر اسلام تعداد مسلمانان بیشتر از یک سوم لشکر دشمن نبوده است. در بهترین حالت یک به سه جنگیده اند و پیروز شده اند. تجربه تاریخی انقلاب و دفاع مقدس هم بارها و بارها به ما ثابت کرده که در جایی که استقامت کردیم، نصرت الهی رسیده و بر خلاف محاسبات مادی پیروزی از آن ما شده. شب عملیات والفجر ۸ بر خلاف همه پیش بینی ها، ا روند رود که همین طوری هم کسی تصور عبور از آن را نداشت، موج می شود تا بعثی ها به مخیله شان هم خطور نکند ایرانی ها امشب حمله می کنند. تکه ابری هم میاد و جلوی نور ماه را می گیرد تا غواص های خط شکن دیده نشوند یعنی غافل گیری در حد اعلاء می شود و پیروزی کم نظیری با نصرت خدا رقم می خورد.

وظیفه ما در جنگ وجودی

اما وظیفه ما در زمانه ای که درگیر جنگ وجودی هستیم برای تحقق این نصرت الهی و پیروزی چیست؟

اول اینکه باور داشته باشیم اراده الهی از پیشرفته ترین امکانات مادی و غیر مادی، قوی تر است. یادمان نرود خدایی که ما روی او حساب کرده ایم ید الله فوق ایدیهیم است و با هزار جور اف سی و پنج و بی دو و غیره هم کار از دستش خارج نمی شود. با تضرع و توسل به درگاه الهی و اهل بیت علیهم السلام، بخواهیم که در این نبرد، پیروزی از آن امت اسلام باشد. و این استغاثه و دعا را دست کم نگیریم. خداوند فرمود: **إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنِّي مُدْكُم بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ (انفال/ ۹)** موقعی که از پروردگارتان یاری خواستید و به درگاه او استغاثه و اظهار نیاز کردید او درخواست شما را اجابت کرد و شما را با هزار فرشته که پی در پی نازل می شوند یاری می داد. ملائکه در پادگان ها منتظر استغاثه من و شما هستند تا وارد عملیات شوند. شرط مهم آمدنشان خواستن واقعی خود ماست.

دوم اینکه تا می توانیم باید کارهایی انجام بدهیم که اراده هایمان را تقویت کند و از هر آنچه که اراده ها را ضعیف می کند دوری کنیم. در این جنگ باید تاب آوری و استقامت را چه در خودمان و چه در دیگران تقویت کنیم که شکست در این جنگ ها از درون آدم ها شروع می شود. خط مقدم مبارزه موشک و هواپیما و پدافند موشکی نیست. قلب ها و اراده های آدم هاست.

در جنگ اراده ها واکنش های رسانه ای خیلی موثر است. امروز جنگ روانی در کنار جنگ های فیزیکی قصد نابودی اراده ها و عزم های راستین را دارد. که در مقابل آن باید هوشمندانه در این میدان نرم وارد شد، در فضای مجازی و حقیقی مراقب «مرجفون فی المدینه» باشیم - همان صداهایی که القا کننده ترس و ناامیدی هستند و اراده های پولادین را خاموش می کنند - . مرجفون کسانی هستند که تو دل مردم را خالی می کنند و به عناوین مختلف جنگ روانی راه می اندازند.

نگذاریم کسی «مرجف فی المدینه» بشود و تو دل مردم را خالی کند چه در فضای مجازی و چه در فضای حقیقی. باید بر این عزم ها و اراده های جمعی افزود و دل ها را به هم گره زد و محکم کرد و در مقابل باطل صف آرایی کرد. باید در شرایط سخت یادآوری کرد که ما ملت امام حسین هستیم و آن چیزی که مولا و مقتدای ما حسین بن علی به ما یاد داده است تسلیم شدن و تو سری خوردن از ظالم نیست. ما این همه سال زیر پرچم حسین بن علی نیامده ایم که در موقعیت رویارویی با ظالم دلمان بلرزد و صحنه را خالی کنیم. این لیام و این شب ها هم دور هم جمع می شویم و مجلس لباعبدالله را برپا می کنیم به این امید که بتوانیم در زندگی فردی و جمعی مان هم به او اقتدا کنیم و مانند او در راه حق قدم برداریم.... السلام علیک یا مظلوم. یا اباعبدالله....

شب سوم، حضرت رقیه سلام الله علیها

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ (طور/ ۲۱)

یا ابتاه، من للیتیمه حتی تکبر؟ یا ابتاه من للنساء حاسرات؟

امشب بحث را با ماجرای یک همسر و مادر شهید شروع می‌کنیم. داستان عجیبی دارند. در ماجرای جمل طلحه و زبیر و عایشه بصره را به عنوان محل مخالفت و شروع فتنه خود انتخاب کردند. در واقع مردم بصره در مخالفت با امیرالمومنین اتحاد داشتند. در این شرایط این خانواده در دل شهر فتنه خیز بصره طرفدار امیرالمومنین بودند. همسر و پسر این خانم در همین جنگ و مقابل همشهری های خودشان شهید شدند. این خانم که نامش ماریه است با شهادت عزیزانش نه تنها دست از مقاومت بر نداشت بلکه در همین بصره که به شهر نواصب معروف است در نهج البلاغه و حتی تا زمان امام صادق ما احادیثی در مذمت اهل بصره داریم. یعنی بصره پایگاه دشمنان اهل بیت بوده است، این خانم وسط چنین شهری خانه اش را پایگاه شیعیان امام حسین کرد. همین قدر به شما بگویم که از همین خانه چند شهید کربلا به یاری امام حسین شتافتند. تا جایی که این زیاد دستور داد مانع فعالیت های این خانم بشوند و پایگاه شیعیان در بصره را از بین ببرند.

الهیات جنگ در قرآن

عرض کردیم که در این شبها می‌خواهیم الهیات جنگ را از قرآن، که ثقل اکبر است پیگیری کنیم و بعد آن ها را در ماجرای ثقل کبیر حضرت امام حسین نشان دهیم. امشب می‌خواهیم به نقش خانواده در جهاد و مبارزه توجه کنیم. شما همین سوره فتح را که رهبری توصیه کردند ببینید. واقعا آدم به وجد می‌آید از دریا دریا معارفی که در این سوره هست. در آیه ای از آیات می‌فرماید: **سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا (فتح/ ۱۱)** عده ای محضر پیغمبر می‌آیند و می‌گویند می‌دانید چرا ما از همراهی تو جا ماندیم؟ چون خانواده و اموالمان ما را مشغول کرد. مولوی ماجرای دارد به اسم مجنون و شتر. نقل میکند که مجنون سوار ناقه ای بود که نگران کره خود بود. مجنون هم میخواست با این شتر به سمت لیلی برود. نقل میکند که تا مجنون کمی در فکر لیلی می‌رفت ناقه بر میگشت و به سمت کره خودش می‌رفت. اینقدر این اتفاق ادامه پیدا میکند که آخر مجنون میگوید: گفت ای ناقه چو هر دو عاشقیم ما دو ضد پس همره نالایقیم. بعد مولانا این ناقه را تشبیه میکند به تعلق به تن و دنیا. حرف ما این است که در تاریخ خیلی وقت ها عاشق هایی بودند که در فکر لیلی بودند. میخواستند در سپاه حسین باشند. میخواستند در میدان جهاد باشند اما تعلقشان به خانواده سنگ راهشان شد.

مولا در خطبه ۴۵۳ نهج البلاغه میفرماید: **مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشْتُومَ عَبْدُ اللَّهِ.** این زبیر از ما اهل بیت بود تا زمانی که فرزند شوم او عبدالله به دنیا آمد. این فرزند نامبارک راه او را از ما جدا کرد. خانواده خیلی وقت ها سنگ راه می‌شود. در همین انقلاب ما افرادی بودند که خودشان حکم اعدام فرزندشان را امضا کردند و افرادی بودند که خطای فرزندانشان را توجیه کردند. امروز هم شرایط ما همان طوری است که خانواده می‌تواند ما را از راه جهاد باز بدارد. رفقا توجه کنید خواهران توجه کنید. ما وارد جنگی شدیم که معتقدیم با نصرت الهی به سرانجام می‌رسد. نصرت الهی ممکن است بند کار کوچکی

باشد که من به خاطر علاقه ام به راحتی زن و بچه ام ترکش کرده باشم. سر همین شلوغی های پمپ بنزین شاید یک نفر به خاطر آسایش خودش و خانواده اش دعوا راه انداخته باشد و یکی هم در همان شرایط به فکر تشنگی افراد داخل صف بوده است.

شیطان عامل انحراف

اما خانواده فقط این نیست که سنگ راه باشد. اصلا شیطان کارش همین است که یک ارزش را از حد خودش خارج کند و انحراف ایجاد کند. اتفاقا خانواده آن ارزشی است که می تواند انسان را از گمراهی نجات دهد. در سوره مبارکه طور میخوانیم که خانواده صالح نه تنها در دنیا بلکه در قیامت هم کنار هم جمع می شوند: **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ (طور/ ۲۱)** از این ها سوال می شود که شما چه طور به این جایگاه رسیدید جواب می دهند. **قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (طور/ ۲۶)** ما نگران خانواده مان بودیم بی تفاوت نبودیم غصه خدایی شدن خانواده مان را می خوردیم.

جزو کدام گروه هستیم ؟

حالا ما نگاه کنیم که ما بیشتر از گروه اولیم یا دوم. بیشتر کمک به در میدان بودن اعضای خانواده مان می کنیم یا سنگ راهشان هستیم. توجه کنیم که در این ماجرا نقش زن حتما مهم تر است. اوست که محور خانواده است. ماجرای ابتدای جلسه را خاطراتان هست. واقعا به نظر می رسد که ماریه نقش مهمی در مجاهدت های خودش و خانواده اش داشته است. در ماجرای کربلا هم همین بوده است. خانواده هایی بودند که سنگ راه شدند و افرادی بودند که هزینه های فراوان دادند و همه با هم رستگار شدند. خیلی عجیب است در روایت داریم که شخصی به امام زین العابدین عرضه کرد که تو چرا بنو عقیل را بیشتر دوست داری **وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَمِيلُ إِلَى وَلَدِ عَقِيلٍ فَقِيلَ مَا بِأَلَاكَ تَمِيلُ إِلَى بَنِي عَمِّكَ هَؤُلَاءِ دُونَ آلِ جَعْفَرٍ** امام جواب می دهد: **إِنِّي أَذْكُرُ يَوْمَهُمْ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَرَقُّ لَهُمْ** خانواده عقیل در کربلا گل کاشتند. من یاد رشادت آنها در همراهی با پدرم می افتم و قلبم از محبت اینها سرشار می شود. ارشاد شیخ مفید نقل میکند که به جز مسلم سه پسر دیگر از عقیل در کربلا شهید میشوند. فرزند یکی از همین پسران هم در کربلا شهید می شود. طبق نقلی دو پسر از مسلم بن عقیل نیز در کربلا شهید می شوند. شما نگاه کنید. ما از عقیل فقط همان ماجرای بیت المال را شنیدیم اما عقیل واقعا آدم ویژه ای بوده است. پیغمبر میفرماید که من عقیل به دو دلیل دوست دارم اول به خاطر خودش، دوم به خاطر علاقه ابی طالب به عقیل بعد ادامه میدهد که پسر عقیل فدای پسر امیرالمومنین می شود و مومنین برایش گریه میکنند. عقیل خودش مجاهد خیر و مویه و حنین بوده است. پسرانش هم مجاهد بودند. حتی دخترانش هم در مدینه از عذاران مهم سید الشهدا بودند. وقتی خبر شهادت به مدینه میرسد این ها به طور ویژه پرچم عزای امام حسین را بلند می کنند. تازه در این روایت دارد با خانواده جعفر مقایسه میکند. جعفری که خودش مجاهد بوده است. در کربلا هم نماینده داشتند. فرزندان حضرت زینب از نوادگان جعفر بودند. اما مانند خانواده عقیل نبودند. حالا شما نگاه کنید از فرزندان عباس عموی پیغمبر هیچ کسی در کربلا نیست. در مقابلش از فرزندان امیرالمومنین فرزندان ام البنین اند فدای امام حسین می شوند. این ها همه اهمیت خانواده را نشان می دهد.

همسر مسلم بن عوسجه

بگذارید برای شما چند مثال دیگر بزنم. ما در کربلا چند پدر و پسر شهید داریم. یکی از آن ها مسلم بن عوسجه است. خودش که شهید شد همسر مسلم ام خلف، فرزندش که خلف نام داشت را حاضر کرد تا به میدان بفرستد. امام حسین مخالفت کرد. گفت شما شهید خود را دادید. اما این پسر گفت مادرم مرا فرستاده است. امام حسین که اصرار مادر را دید اجازه داد و این پسر شهید شد.

عمرو بن جناده هم همین داستان را دارد. پدرش که شهید شد با اصرار مادر به میدان رفت. شروع کرد رجز خواندن. همه شنیدند و در تاریخ ماندگار شد. امیری حسین و نعم الامیر سُرُور فُؤادِ البَشیر التَّذیر ببینید یک مادر چقدر می تواند با برکت باشد. ماجرای زهیر و تاثیری که همسرش در همراهی او با امام علیه السلام داشت هم بماند همه شنیده اید.. ماجرای ام وهب بماند.

این یک طرف ماجراست. طرف دیگر طرماع است. خودش با حسین بود حتی عده ای راه انداخت و به امام حسین رساند. حتی به امام حسین پیشنهاد داد تا به قبیله آن ها پناه ببرد اما خودش به هوای این که ارزاقی را به خانواده اش برساند از حسین جا ماند.

ماجرای زن های کوفه را هم که شنیدید. طبق نقلی در خالی کردن دور مسلم تاثیر داشتند. اینجا است که ما باید ببینیم ما در کدام گروهیم. مانند کوفی هایی هستیم که به بهانه خانواده دور امام را خالی کردند یا مانند آن دسته دیگر از کوفیان خالص و مخلص هستیم یعنی مثل مسلم بن عوسجه ها و همسرش.

حضرت زینب قله همراهی

قله این همراهی البته خانواده خود سید الشهداء است. قله این همراهی ها زینب است. قله این همراهی ها اطفالی است که در اوج سختی هم سنگ راه عزیزانشان نشدند. قله این همراهی ها رباب بود. خانمی که در نقل ها هست به محض رسیدن خبر شهادت امام حسین به مدینه، والی مدینه خانه رباب را خراب کرد. خانمی که علی اصغر داد، سکینه تربیت کرد. امام حسین خیلی به این خانم علاقه داشت. شعری منسوب به امام حسین هست که من خانه ای که رباب و سکینه در آن هست را دوست دارم. یا جای دیگری از فراق این دو شکایت کرده است. این خانم هم امام حسین را خیلی دوست داشت. ما عزاداری این مادر را برای طفلش در تاریخ ندیدم اما نقل شده است که یک سال بعد از امام حسین عزاداری کرد. کلینی در کتاب کافی نقل میکند که ایشان آنقدر گریه می کردند که اشکشان خشک می شد. سوبق می خوردند که توان گریه کردن داشته باشند.

واقعا اتفاقات عجیبی برای این خانواده افتاد. طبق نقلی همسری از همسران امام حسین در نزدیکی شام فرزندی را سقط کردند. دو دختر از امام حسن در حمله به خیام کشته شدند. سیده خوله دختر امام حسین در بعلبک لبنان شهید شدند. و گزارش های متعدد دیگری که حتی اگر یکی از این ها هم درست باشد این مقاومت خانواده سید الشهداء را نشان می دهد. قله این همراهی ها رقیه خاتون است. طریحی نقل می کند وقتی سر حضرت را برای او آوردند شروع کرد از دوری پدر و یتیمی گلایه کردن. **یا ابتاه، من**

للیتیمه حتی تکبر؟ یا ابتاه من للنساء حاسرات؟ صلی الله علیک یا ریحانه الحسین....

شب چهارم، فرزندان حضرت زینب سلام الله علیهم

بسم الله الرحمن الرحيم

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي (يوسف/ ۱۰۸)

نَظَرْتُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ وَلَمْ أَرَ خِفْرَةً وَاللَّهُ أَنْطَقَ مِنْهَا كَأَنَّمَا تَفْرَعُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع

در قرآن یک داستانی هست که بسیار عجیب است. فردی است به نام حزقیل که در قرآن از او به نام مومن آل فرعون یاد شده است. این آقا پسر عمو و خزانه دار فرعون بوده است و جزء درباریان فرعون بوده است. از آیات قرآن این طور بر می آید که او مدت ها به حضرت موسی علیه السلام ایمان داشته است ولی ایمان خود را پنهان می کرده و مخفیانه در دربار و مجالس خصوصی فرعونیان رفت و آمد داشته.

مومن آل فرعون و تبیین مسیر حق

وقتی آن ماجرای ساحران و مفتضح شدن فرعون پیش می آید فرعون رو می کند به درباریان و می گوید: **وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ** بگذارید بزنم این موسی را بکشم. بگذار ببینیم این خدا خدا که می کند چطور قرار است او را نجات بدهد. بعد شروع می کند یک توجیهی برای این پیشنهاد قتل خود آوردن **إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ (غافر/ ۲۶)** اینکه من می گویم موسی را بکشیم نه برای اینکه موسی می خواهد تاج و تخت من را بگیرد. نه. چون من نگران هستم موسی در دین شما بدعت هایی ایجاد کند و فساد انگیزی کند. اگر می گویم موسی را بکشیم به این دلیل است. اینجا جناب حزقیل یا همان مومن آل فرعون که می بیند اوضاع خوب نیست و اگر ورود نکند ممکن است جان پیامبر خدا به خطر بیافتد شروع می کند در مقابل فرعون از حضرت موسی دفاع کردن. **وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ** آقا چرا بزنیم این را بکشیم. این بنده خدا فقط آمده گفته پروردگار من خدا است. تازه یک سری معجزه ها هم آورده. چرا بزنیم او را بکشیم؟ **وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ** اگر دروغ بگوید و پیامبر الهی نباشد، دروغش به ضرر خودش است و آسیبی به ما نمی رساند. ولی اگر راست بگوید و واقعا پیامبر الهی باشد آن موقع ممکن است بعضی از این حرف هایی که می زند و عذاب هایی که وعده می دهد به ما برسد **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (غافر/ ۲۸)** ای قوم من! حواستان باشد که خدا تکذیب کنندگان وعده های الهی را هدایت نمی کند یا **قَوْمَ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ** ای قوم من! امروز ما حکومت و قدرت ظاهری دنیا را در دست داریم و کسی حریف ما نیست. **فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا** ولی اگر حرف این موسی راست باشد و فردا روز خدای او به سراغ ما بیاید چه کسی می خواهد ما را نجات بدهد؟ کار به اینجا که رسید فرعون دید دیگر آن ژست خیر خواهانه که بزنیم موسی را بکشیم که در دین بدعت ایجاد نکند جواب نمی دهد. شروع کرد از در دیگری وارد شدن. **قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (غافر/ ۲۹)** گفت اینکه من گفتم او را بکشیم یک

پیشنهاد بود. چیزی که به نظرم خوب رسید را گفتم. من فقط می خواهم شما را به راه درست و صحیح راهنمایی کنم. حالا می شود بیشتر بررسی کنیم و ببینیم چه کار کنیم. ادامه داستان مفصل است. جناب حزقیل به این هم راضی نمی شود و شروع می کند باز هم از حضرت موسی دفاع کردن و استدلال آوردن تا جایی که کاملاً فرعون را از این پیشنهاد پشیمان می کند و حضرت موسی را نجات می دهد. یعنی تبیین و روشننگری خزانه دار فرعون باعث می شود حضرت موسی از دست فرعون جان سالم به در ببرد. فرعونی که از نظر قدرت و تجهیزات و تولنایی نظامی چیزی کم ندارد ولی چون از نظر استدلال و گفتمان کم می آورد می بیند که کشتن حضرت موسی به ضررش تمام می شود و بیخیال این موضوع می شود تا بعد.

نتیجه تبیین نکردن و روایت غلط

در همه جنگ ها و درگیری ها همین گونه است. اگر نگوئیم بیشتر از توان نظامی، حداقل باید گفت روایت کردن و تصویر دادن از صحنه درگیری به اندازه دستاورد های نظامی در میدان اهمیت دارد. این موضوع مساله جدیدی هم نیست. سال ها دستگاه بنی امیه شایعاتی رو علیه امیرالمومنین علیه السلام درست کرده بود رسانه بنی امیه شب تا صبح روایت های غلط و ناجور از جنگ های نخست اسلام داده بود به قدری که امیرالمومنین که به نقل شیخ مفید بیش از نیمی از کشته شدگان جنگ بدر رو از طرف کفار رو به درک واصله کرده بود در زمان امام سجاد از سعید بن جبیر از اصحاب خاص امام سجاد علیه السلام می پرسند که پرچمدار سپاه اسلام در بدر چه شخصی بود گفت علی بن ابی طالب تا فرد سوال کننده نام مولا رو شنید گفت **أَشْهَدُ عَلِيَّ بَدْرًا** اصلاً امیرالمومنین مگه تو بدر بود؟ مثل این می مونه که بگن حاج قاسم اصلاً تو سوریه بود؟ که حالا قهرمان مبارزه با داعش هم بخواد باشه علمدارم بخواد باشه رسانه انقدر قدرت داره که روایت غلط رو اینگونه خط دهی کنه جامعه رو به سمت یک روایت غلط از جنگ ببره هم رسانه هم کسانی که تربیون دارن این ها می تونن روایت غلط بدن اینا می تونن جای شهید و جلاد رو در تاریخ عوض بکنند. کما اینکه یک وقت هایی غفلت کردیم و این اتفاقات افتاد. یه عده ای به مرحوم آیت الله رئیسی رئیس جمهور شهیدمون می گفتند این آقا آیت الله اعدام است. اهل کشت و کشتار و اعدام است. ولی نمی گفتند ایشان کسانی را به اعدام محکوم کرد که ظالم به ملت ایران بودند. منافقینی که علناً در شهر ها و روستا های ما پیر و جوان رو ترور می کردند و بر علیه مردم ما دست به اسلحه شده بودند رو اعدام کرد. مثل این می مونه که الان کسی بگه این جاسوس هایی که از اسرائیل داخل کشور می گیرند که دارند با قاتل زن و بچه مردم همکاری می کنند را کاری نداشته باشید. هر کس بخواد اینها را به سزای کارهاشون برسونه بعداً که مردم یادشون رفت چه خبر بوده ما بهش میگویم تو آیت الله اعدامی یه عده رو اعدام کردی. ولی نمیگن چه کسانی رو. این آدم تو واقعیت به نفع این ملت کار کرده، دشمن این ملت رو عادلانه محاکمه کرده و به سزای جنایاتش رسونده، ولی طوری روایت می کنند که انگار این آدم خون ریز و جانیه.

در کربلا هم یزید یک همچین نقشه ای داشت. به عاملانش گفته بود بین مردم جار بزنید اینها خارجی هستند. یعنی از دین اسلام خارج شدن و یک سری کافر هستند که خلیفه الله یزید بن معاویه به جنگ این کافرا رفته و اونها رو شکست داده. نمی خواست بذاره مردم بفهمند که این ملعون در حق اهل بیت پیامبرشون چه جنایتی کرده. و تو این صحنه و این ماجرا حضرت زینب سلام الله علیها مهم ترین نقش خودش رو در عاشورا ایفا کرد و اون هم حفظ پیام سیدالشهدا بود. تبیین حرکت و هدف قیام ایشون بود که اگر ایشون روایت نمی کردند دیگران روایت و تبیین غلط میکردند.

حضرت زینب و جهاد تبیین

در طول مسیر کاروان اسرا هر کجا که مردم جمع می شدند که به خیال خودشون اسیران کافر خارج شده از دین رو نگاه کنند حضرت زینب شروع می کردند به خطبه خواندن و با مردم حرف زدن و اونا رو آگاه کردن و نقشه این نامرد ها رو نقش بر آب می کردند. هر کجا که این کاروان حرکت می کرد تا قبل از رسیدن کاروان و صحبت حضرت زینب طرفدار یزید بودند. ولی وقتی حضرت زینب شروع به خطبه خواندن می کردند و با آن فصاحت و بیانی که از پدرشون امیرالمومنین به ارث داشتند حقایق رو برای مردم بیان می کردند، ورق بر می گشت و شهر به شهر مردم از طرفداری یزید بر می گشتند و از کاری که با اهل بیت پیامبرشون کرده متنفر می شدند. در مورد خطبه ایشون تو کوفه نوشتن: **نَظَرْتُ إِلَى زَيْنَبِ بِنْتِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ وَلَمْ أَرَ خَفَرَةً وَ** **اللَّهُ أَنْطَقَ مِنْهَا كَأَنَّهَا تَفَرَّغُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع** یعنی حضرت زینب رو در حال خطبه خوانی دیدم و به خدا قسم هیچ زنی رو به فصاحت و خوش بیانی او در خطبه خوانی سراغ ندارم. انگار از زبان امیرالمومنین خطبه می خواند. اینقدر قوی و با صلابت و محکم خطبه می خواند.

در شام که دیگه پایتخت ظلم بنی امیه بود و مردمش از اسلام جز حرف هایی که یزید و معاویه تحویل شون داده بودند نشنیده بودند حضرت زینب خطبه می خوانند و علیه اون ملعون غوغا می کنند دیگه تشست رسوایی یزید و آل یزید از بوم افتاد. ببینید جهاد تبیین انقدر مهمه روشن کردن حقیقت صحنه انقدر ارزشمند بازی به خیال خودشون برده یزید رو به یک باخت مفتضحانه تبدیل می کنند **يَا يَزِيدُ حِينَ آخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ ضَيَّقْتَ عَلَيْنَا آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا لَكَ فِي إِسَارٍ نُسَاقُ إِلَيْكَ سَوْقًا فِي قِطَارٍ وَ أَنْتَ عَلَيْنَا ذُو إِقْبَادٍ أَنْ بِنَا مِنَ اللَّهِ هَوَانًا وَ عَلَيْكَ مِنْهُ كَرَامَةٌ** خیال کردی که زمین و آسمان رو به ما تنگ کردی ما رو قطار بستی اینطور به مجلس آوردی خیال کردی که خدا ما رو خوار کرده و تو رو عزیز کرده؟ **فَمَهْلًا مَهْلًا** آرام باش آرام باش یزید این طور مغرور نشو این ها سنت استدراج خدا است می خواد که عذاب تو زیاد بشه **إِنَّمَا مُلِيَ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ** و دیگه تیر خلاص به آبروی نیم بند یزید رو اینطور زدند که **فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ التَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ** و چقدر عجیبه کشته شده حزب الله نجبا حزب خداوند متعال و نیکان توسط حزب شیطان و بردگان آزاده شده. در جایگاه اسارت به یاد یزید میارن که زیاد از این کاری که با ما کردی احساس غرور نکن. پدر و جدت معاویه و ابوسفیان یه زمانی کافر بودند و تو فتح مکه اسیر شدند و به دست جد من رسول الله آزاد شدن. تو و همه تیر و طایفه است بندگان آزاد شده ما هستید. حالا هر دروغی میخوای بگو و هر غلطی می خوای بکنی بکن و تلاشی می خوای انجام بده اما بدون که یاد و نام ما رو نمی تونی از خاطره دیگران ببری.

این کاری که زینب کبری سلام الله علیها کرد در واقع این کاری که ایشون کرد نهضت تبیین رو راه انداخت و نگذاشت که فضای عمومی رو دیگران به دست بگیرن امروزهم اگر ما نهضت جهاد تبیین رو راه نندازیم امروز اگر ما جنگ بین ایران و اسرائیل رو درست روایت نکنیم دیگران به غلط روایت خواهند کرد. امروز این صحنه رو صحنه ای که اسرائیل غاصب کودک که بی محابا با تمام بی عقلی شروع می کنه سرداران اسلام رو یک به یک ترور کردن دانشمندان ما را یک به یک ترور کردن خب چرا چه هدفی داره چه غرضی داره الا اینکه استکبار جهان یعنی آمریکا رو بزرگ کنه الا اینکه قدرت آمریکا رو در منطقه روز به روز افزون بکنه که چه بشه قدرت ها و ثروت ها کانون قدرت و ثروت در یک جا جمع بشه این ها غیر از اینه که غیر از قلدریه غیر از استکبار خب این ها رو باید تبیین کرد باید روشن کرد. باید نشون داد که این جانی ها به بچه دو ماهه و بیمارستان و آمبولانس هم رحم نکردند تا فردا روز کسی نتونه دهن باز کنه و بگه رژیم فقط به تاسیسات نظامی و مراکز هسته ای حمله کرده. باید تعداد غیر نظامی ها و

زن ها و بچه های مظلوم کشته شده به دست اینها رو نشون داد تا نگو ما اخلاقی ترین ارتش دنیا هستیم! ما فقط با جمهوری اسلامی می جنگیم و به دنبال جنگ با مردم ایران نیستیم.

وظیفه امروز تبیین

هر کس جویری که می تونه. توی صف نونوایی نگذاریم که یک حرف هایی گفته بشه یک سخن هایی گفته بشه خلاف حقیقت خلاف اونچه که واقع شده روایت غلط رو نگذاریم گسترده گی پیدا کنه تبیین بکنیم ما اگه امروز استوری نگذاریم دیگران به غلط استوری خواهند گذاشت ما اگر امروز کلیپ درست نکنیم دیگران به غلط کلیپ درست خواهند کرد کلیپ هم اگر نمی تونیم درست کنیم کلیپ درست رو پیدا کنیم و پخش کنیم نگذاریم با کلیپ و استوری و فضای مجازی و رسانه و در میان جمع فامیلی روایت غلط از جنگ به دیگران تحویل بدن. این هم وظیفه همه ماست. این دفاع کردن و لایه روایت و تصویر سازی جنگ رو مراقبت کردن وظیفه همه ماست. آیه قرآنه: **قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي (يوسف/۱۰۸)**

ای پیامبر بگو روش من اینه. راه من اینه هم خودم و هم همه پیروانم به دنبال دعوت آگاهانه و روشنگرانه هستیم. نه اینکه فقط وظیفه یک قشر خاص یا طیف خاصی باشه نه. اگر پدافند موشکی فقط وظیفه نیرو های مسلح و نظامی هست، پدافند روانی در شرایط جنگی وظیفه همه ما مردم هست. چون به طور خاص تو زمان جنگ یه عده ای پیدا میشن که اصلا کارشون و وظیفه شون لرزه انداختن و ترس انداختن به جون مردمه. هدفشون این هست که مردم رو بترسونند و ملت رو وادار به وادادگی و تسلیم کنند.

قرآن به اینها میگه مرجفون یعنی اونهایی که کارشون اراجیف گفتن و حرف مفت زده هست. **لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي**

قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (احزاب/۶۰) قرآن میگه اگر

منافقینی که می خواد تو دل مردم رو خالی کنند و اونها رو مجبور به تسلیم به دشمن بکنند دست از این کار برندارند. تو رو روی سرشون خراب می کنیم و اونها رو از شهر بیرون می کنیم. اگر بخوان باز هم دم از صلح تسلیم دشمن شدن و ما نمی تونیم جلوی اونها مقاومت کنیم بزنند پوست از سرشون می کنیم. امروز هم مثل همه جنگ های دیگه وظیفه مقابله و جلوگیری از این روایت های باطل با همه ماهاست که خدای نکرده به خاطر ضعف تو این جبهه دستاورد های جبهه نظامی رو هم از دست ندیم. برای اینکه حسین علیه السلام بتونه تو میدون شمشیر بزنه باید دلش قرص باشه که یه زینبی تو خیمه هست که وظیفه روشنگری و تبیین رو انجام بده... اسلام علیک یا اخت الحسین... یا زینب کبری...

شب پنجم، حضرت عبدالله بن حسن علیهما السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (فتح/۴)

وَ اللَّهُ لَا أَفَارِقُ عَمِّي؛ وَبُئِكَ يَا ابْنَ الْحَبِيبَةِ أَ تَقْتُلُ عَمِّي؟

تو عملیات آزاد سازی نبل و الزهرا از دست داعشی ها همه تمرکز فرماندهان روی این بود که چطور می دونی اینک داعش فرصت بکنه مردم شهر رو سپر انسانی خودش بکنه، ضربه بزنی و شهر رو از دست داعش آزاد کنیم. یک قرارگاهی شکل گرفته بود از نیرو های حزب الله لبنان و حشد الشعبی عراق و دفاع وطنی سوریه و مستشار های نظامی ایران همه قوای عاقله نظامی جمع شده بودند که چطور می توانی عملیات رو طراحی و اجرا کنیم که کمترین تلفات رو داشته باشه؟ تو ساعت های پایانی طراحی عملیات خود حاج قاسم سلیمانی میاد به قرارگاه که خودش هم نظارت مستقیم بر اجرای این عملیات داشته باشه. کالک عملیاتی منطقه رو روی زمین پهن می کنند و فرمانده ها شروع می کنند هر کدوم طرح و ایده خودشون رو برای عملیات مطرح می کنند. یکی می گه از این طرف حمله کنیم اون یکی می گه شبونه شهر و دور بزنی و از طرف دیگه حمله کنیم و خلاصه هر کدوم یه ایده و طرحی میارن. حاج قاسم بعد از اینکه طرح های همه رو می شنوه تصمیم میگیره با دو گردان اونهم تقریباً به صورت مستقیم به شهر حمله کنند و با هجوم سریع به سمت دشمن و شکست خط اولیه شهر، فرصت سنگر بندی و سازمان دهی مجدد به اونها ندن و تا بیرون شهر اونها رو فراری بدن. بعضی از فرمانده ها موافق این کار نبودند و نگران بودند که اگر خط دشمن در تک اولیه نشکنه تلفات نیرو های خودی زیاد میشه و در گیری مستقیم رو به صلاح نمی دونستند. با همه مخالفت ها و موافقت ها حاج قاسم سر این تصمیم می ایسته و می گه همین طرح رو باید اجرا کنیم. فرمانده های میدانی رو به مقر ستاد میارن و روی نقشه توجیه می کنند. همه واحد ها رو می فرستن تو مواضع مشخص شده مستقر بشن و منتظر اعلام رمز عملیات برای شروع عملیات باشند. همه اضطراب و نگرانی داشتند که اگر طرح موفق نباشه تلفات سنگین میشه و داعش هم متوجه تصمیم ما میشه و بعداً کار سخت تر میشه و همه اضطراب این رو داشتند که تو چند ساعت آینده چه اتفاقی می افته. یکی از فرمانده هایی که توی قرارگاه عملیات بوده می گه حاج قاسم به من گفت فلانی من میرم توی این اتاق بغل یه چند دقیقه استراحت کنم. موقع اعلام رمز عملیات که شد بیا من رو صدا کن خودم تو هدایت و نظارت بر عملیات باشم. می گه بعد از حدود ۲۰ دقیقه نیم ساعت اون زمان مشخص شده برای شروع عملیات رسیده بود. رفتم تو اتاق بغل دیدم حاج قاسم مثل یه بچه ای که تو اتاق خواب خودش خوابیده چند تا خرت و پرت رو گذاشته زیر سرش و چنان با آرامش خوابیده که انگار نه انگار تا چند ساعت دیگه یکی از مهم ترین عملیات ها قرار شروع بشه و همه هول و ولای این اتفاق رو داریم. دلم نیومد بیدارش کنم. برگشتم بیرون و گفتم رمز عملیات رو اعلام کردند و اتفاقاً با همون عملیات و طرح حاج قاسم عملیات پیروز میشه و نبل و الزهرا آزاد میشن.

این آرامش عجیب حاج قاسم وسط اضطراب و نگرانی قبل عملیات از کجا میاد؟ چه چیز باعث این آرامش و احساس امنیت درونی میشه؟

ممکن است بگوئیم این آرامش از شجاعت و دلاوری از تجربه شهید سلیمانی می آید. کسی که عمری را در نبرد و جنگ و توپ و گلوله صرف کرده است این چیز ها برایش عادی شده و دیگر اضطراب و نگرانی ندارد. ولی وقتی بیشتر نگاه می کنیم می بینیم این احساس امنیت در زمان های حساس جنگ فقط برای فرماندهان نظامی ما نیست. مثل یک اتفاق مسری و واگیردار این آرامش و احساس امنیت در بین مردم پخش می شود و همه گیر می شود. قبل از شروع جنگ با اسرائیل اگر به ما می گفتند قرار است جنگ بشود و شهر های شما را با موشک بزنند، چقدر نگران می شدیم که وای چه می شود و قرار است چه اتفاقی بیافتد؟ ولی وقتی اسرائیل ظالمانه به ما حمله کرد و جنگ را بر ما تحمیل کرد دیدم یکباره انگار گرد آرامش و امنیت در شهر های ما پاشیدند! همان کسانی که قبل از شروع جنگ نگرانی و اضطراب داشتند، همان کسانی که شاید قبل از جنگ از کلمه جنگ و اسم آن هم وحشت داشتند به یکباره چنان آرامش و شجاعتی از خودشان نشان دادند که همه دنیا را شگفت زده کرد. وقتی دشمن می خواست با حمله به صدا و سیما ترس به دل مردم ما بیاندازد، آرامش و تکبیر گفتن مجری خانم صدا و سیما همه رو به شجاعت بیشتر تشویق کرد. ما اگر یک ترقه کنار پایمان بزنند حداقل یک جیغ کوچک ناخودآگاه می زنیم. ولی وقتی بمب روی سر این مجری می زنند شروع به رجز خواندن و تکبیر گفتن می کند! این احساس امنیت و آرامش درونی خیلی عجیب است.

روز دوم جنگ که شهرک نشین های رژیم صهیونیستی همه از ترس در پناهگاه پنهان شده بودند، مردم ایران در شهر های مختلف راه پیمایی میلیونی روز غدیر برگزار کردند. چندین کیلومتر از خیابان های تهران و کل کشور پر شد از جمعیتی که به عشق امیر المومنین(ع) و به عشق حمایت از نیرو های نظامی کشور به میدان آمده بودند. در تمام این شب ها وقتی رژیم صهیونیستی و مزدور های خائن وابسته به او شب ها به دنبال نا امن کردن و کشتار و ترور بودند، مردم با یک آرامشی دوربین دست گرفته بودند و از پهباد و ریز پرنده او فیلم می گرفتند. انگار دارند صحنه فیلم اکشن ضبط می کنند! بعضی ها هم تخمه می خریدند می رفتند روی پشت بام زدن پهباد های دشمن توسط پدافند را تماشا می کردند!! کار به جایی رسید که وزارت کشور بیانیه داد که هم وطنان محترم انقدر احساس امنیت هم خوب نیست و شب ها نروید روی پشت بام ها فیلم بگیرید خطرناک است!!

نه فقط بزرگتر ها. حتی بچه های کوچک که علی القاعده باید از جنگ و دشمن بترسند در این چند روز بازی شان شده بود صهیونیست کشی. تفنگ هایشان را دست می گرفتن و مرگ بر اسرائیل می گفتند و اسرائیلی کشی بازی می کردند. اسلحه را سمت آسمان می گرفتند و می گفتند داریم به هواپیمای اسرائیلی شلیک می کنم!!

این احساس آرامش و امنیتی که مردم ما در هنگامه جنگ احساس می کنند، ناشی از ایمان و بنیه مذهبی مردم ایران است. سنت خداوند این است که وقتی جنگی شروع می شود آرامش و احساس امنیت خود را بر مومنین نازل می کند. خود خدا کاری می کند که این دل ها آرام بگیرد و از جنگ و دشمن و این مسائل هیچ خوف و نگرانی نداشته باشند.

خدا در قرآن می فرماید: **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ** خدا کسی است که در هنگام درگیری و رویارویی با دشمن سکینه و آرامش را بر دل های مومنین نازل می کند. چرا؟ **لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ** تا این مومنین با آرامش و سکون در راه خدا محکم تر قدم بردارند و بر ایمان خود اضافه کنند. خب پس کی باید بجنگه؟ **وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (فتح/۴)** خدا با همه سربازان و موجودات آسمان و زمین به کمک این مومنین میاد که در مقابل دشمن حق به پیروزی برسند. تازه علاوه بر اینکه خدا ملائکه ش رو برای دلگرمی و آرامش دادن به مومنان می فرسته، تو دل دشمن رو هم خالی می کنه و ترس به جونشون می اندازه. تو سوره انفال داریم: **إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا**

خدا به ملائکش می‌گه ای ملائکه من برید دل های مومنین و اهل ایمان رو تثبیت کنید. محکم کنید که اینها لرزه و نگرانی نداشته باشند. تازه علاوه بر این **سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ** یه ترس و رعب و وحشتی هم تو دل کافران و دشمنان بیاندازید که از ترس سپاه ایمان توان ایستادگی و مقابله با مومنین رو نداشته باشند. حالا که دل اهل ایمان محکم شد و ترس به دل دشمنان افتاد، **فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (انفال/۱۲)** گردن اینها رو بزنید و تک تک انگشتان اینها که قرار بود با اون سلاح دست بگیرن و بجنگن رو قطع کنید. این آیات برای جنگ بدر بود، راجع به جنگ احد و فتح مکه و بقیه جنگ ها هم آیه داریم. یعنی این یک قاعده و سنت همیشگی هست که هنگام درگیری خدا دل های اهل ایمان رو محکم می کنه و آرامش به دلها می اندازه و در طرف مقابل دل اهل شرک و کفر رو خالی می کنه. یعنی همیشه این مدلیه که دل که یاد خدا داشته باشه و اهل باور به سنت های الهی باشه مثل یه کشتی کانتینر بر سنگین میشه که موج های چند ده متری اقیانوس هم نمی تونه تکونش بده و تو تلاطم سختی ها و مشکلات با آرامش و اطمینان حرکت می کنه. ولی وقتی دل خدایی نباشه مثل این قایق موتورهای کوچیک میشه که یه وقت امواج چند ده سانتی هم باعث چپ کردنش میشه. همون قدری که یاد خدا بودن و ملایت خدا رو پذیرفتن تو جنگ و سختی باعث آرامش میشه، به هر میزان ولایت شیطان تو وجود آدم ها باشه باعث ترس و وحشتشون میشه. همون طور که خدا می‌گه **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (یونس/۶۲)** اهل ولایت و یاد الهی هیچ ترس و ناراحتی نخواهند داشت، از اون طرف هم می‌گه **إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ (آل عمران/ ۱۷۵)** فقط شیطانیه که دوستان و یاران خودش رو می ترسونه. این فقط یعنی چی؟ یعنی به هر میزان تو شرایط جنگ و سختی احساس ترس و وحشت کردیم بدونیم به همون میزان، شیطان به دل های ما نفوذ کرده. به همون میزان دوستی شیطان تو دل ما جا گرفته. اگر کسی به هر میزان ترس از دشمن حس کرد، باید بره سراغ دلش و ببینه کجا راه شیطان رو باز گذاشته که شیطان وارد شده و ترس تو دلش می اندازه. بره ببینه کجای کشتی دل سوراخ شده که آب داره نفوذ می کنه. که اگر دیر بجنبیم و جلوی این نفوذ آب رو نگیریم یه وقت خدای نکرده به خودمون میاییم و می بینیم کشتی دل غرق شده و دیگه توان ایستادن جلوی دشمن رو نداریم.

تو کربلا هم همین طور بود. از پیر و جوان، از مرد جنگی تا غلام سیاه امام که کارش جنگیدن و شمشیر زدن نیست با یه صلابت و آرامشی میان تو میدان و رجز می خونند که انگار نه انگار اینها ۷۲ نفر هستند و اون طرف چند ده هزار نفر. جوری به میدان میان و سینه به سینه دشمن سینه سپر می کنند که انگار نه انگار یک نفره به دل یک لشکر زده اند. آن چنان با صلابت و آرامش رجز می خوانند و از امام خود و حقیقت دفاع می کنند که آدم متعجب می ماند. این همان آرامشی است که خدا به دلها انداخته و احساس امنیتی است که خدا به اینها داده. لشکر حسینی وقتی می خواهد به یارانش روحیه بدهد شب عاشورا از بین دو انگشت امام جایگاه شان در بهشت را به آنها نشان می دهد و لشکر دشمن وقتی می خواهد سربازانش را به حرکت و جنگیدن با امام وادار کنه آنها را از لشکر شام که دارد می آید و همه کوفی ها را سر می برند می ترساند. یکی راه روحیه دادن و حرکت دادنش آرامش دادن و اطمینان دادن از جایگاه بهشتی و صدق وعده الهی است، دیگری راهش ترساندن و وحشت راه انداختن است.

امروز هم ما در این جنگ تحمیلی راه مان مانند راه سپاه اباعبدالله روشن و مشخص است و از هراسی که دشمن می خواهد در دل های ما ایجاد کند هیچ ترسان نمی شویم و به پیروزی و نابود کردن این ظالمان کودک کش با لطف و نصرت الهی اطمینان داریم. شرط اینکه بتوانیم این اطمینان را در دل خودمان و دیگران تقویت بکنیم نیز تقویت یاد خدا و ارتباط هر چه بیشتر با معنویات است. چرا که خدا فرموده **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد/۲۸)** دل ها با یاد خدا آرام می گیرد. هر چه ارتباط و معنویت

را تقویت کنیم این سکینه و احساس امنیت در درون ما تقویت می شود. امیر المومنین علی علیه السلام در توصیف شیعیان خود فرمودند **رُهْبَانُ اللَّيْلِ أَسَدُ النَّهَارِ** مومن زاهد شب و شیر در روز است. اگر قرار است در روز مثل شیر پنجه در پنجه دشمن بیاندازیم لازم است شب هنگام دل را با یاد خدا محکم کرده باشیم. ما هم باید هم خودمان و هم دیگران را دعوت کنیم که برای این آرامش و احساس امنیت به خصوص در شرایط جنگ ارتباط قلبی با خدا را تقویت کنیم. اگر دیدیم کسی اضطراب و نگرانی دارد با او صحبت کنیم و او را تسلی خاطر بدهیم. او را به خواندن قرآن و یادآوری وعده های الهی تشویق کنیم و نگذاریم ترس از دشمن در دل ها جا گیر شود و باعث انفعال و زمین گیری بشود.

اما اوج این آرامش و امنیت ایمانی در کربلا شاید در ماجرای حضرت عبدالله ابن حسن علیهما السلام ظاهر شده باشد. آن جا که این کودک که حداکثر سن او را در مقاتل ۱۱ سال گفته اند، در حالی که هنوز کودک است به بلوغ نرسیده است، وقتی عموی خود حضرت اباعبدالله را در خطر می بیند خودش را به عمو می رساند و جانانه از حضرت دفاع می کند. چنان این دل محکم شده و شجاعت نمایان شده که کودک ۱۱ ساله در گودال قتلگاه خود را به بدن زخمی اباعبدالله می رساند و خطاب به آن نامرد ها می گوید: **وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي؛ وَبِكَ يَا ابْنَ الْحَبِیْثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي؟** ...السلام عليك یا عبدالله بن الحسن....

شب ششم، حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (بقره/۲۱۶)

أَحْلَى مِنَ الْعَسَل

غالب ما فکر میکنیم جنگ چیزی بدی است. ویرانی، کشتار، نابودی زیرساختها، عقب ماندگی اقتصادی، آوارگی، آسیب های محیط زیستی، افزایش بیماری های ناشی از بمباران ها، جانبازهای اعصاب و روان، شیمیایی و ... اما جالب است بدانیم قرآن بیشتر از آنکه به ثمرات منفی جنگ پرداخته باشد، برکات آنرا گفته: **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» (البقرة/۲۱۶)** جنگ بر شما نوشته به پای شما نوشته شده که حتما باید بجنگید و این برای شما ناخوشایند است. شما از آن خوشتان نمی آید. ولی چه بسا چیز هایی که شما خوشتان نمی آید ولی به نفع شماست. مگر جنگ چه سود و منفعتی می تواند داشته باشد؟ جنگ چیزی دارد که خدا می گوید اگر می دانستید، می گفتید بله چقدر خوب بود که جنگ شد؟ اجازه بدهید به یکی از این برکات ذیل آیه ای از قرآن اشاره کنیم.

در پایان جنگ احد، لشکر فاتح ابو سفیان، که مسلمانان را دور زده و غافلگیر کرده بودند، پس از پیروزی به سرعت راه مکه و خانه خود را پیش گرفتند، هنگامی که به سرزمین "روحاء" رسیدند از کار خود پشیمان شدند و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقیمانده مسلمانان گرفتند، این خبر به پیامبر ص رسید فوراً دستور داد که لشکر احد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند، مخصوصاً فرمان داد که این بار فقط مجروحان جنگ احد به صفوف لشکر بپیوندند و کسانی که در جنگ احد از میدان نبرد فرار کرده بودند و زخمی برنداشتند بودند اجازه همراهی لشکر را ندارند، این سپاه فقط کسانی را با خود همراه می کند که در جنگ قبل رشادت و در میدان ملندن خود را ثابت کرده اند. یکی از یاران پیامبر ص میگوید: من از جمله مجروحان بودم ولی زخمهای برادرم از من سخت تر و شدیدتر بود، تصمیم گرفتیم هر طور که هست خود را به پیامبر ص برسانیم، چون حال من از برادرم کمی بهتر بود هر کجا برادرم باز میماند او را بدوش میکشیدم و با زحمت، خود را به لشکر رسانیدیم و به این ترتیب پیامبر ص و ارتش اسلام در محلی بنام "حمراء الاسد" که از آنجا به مدینه هشت فرسخ فاصله بود رسیدند و اردو زدند.

این خبر به لشکر قریش رسید و مخصوصاً از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد وحشت کردند و وقتی دیدند که مسلمانان با همه جراحت ها و زخم ها دست از همه چیز شسته اند و هیچ چیز جلو دارشان نیست خودشان را باختند.

در این موقع جریانی پیش آمد که روحیه آنها را ضعیف تر ساخت و مقاومت آنها را درهم کوبید، و آن این که یکی از مشرکان بنام "معبد الخزاعی" از مدینه بسوی مکه میرفت و مشاهده وضع پیامبر ص و یارانش او را بسختی تکان داد، عواطف انسانی او تحریک شد و به پیامبر ص گفت: مشاهده وضع شما برای ما بسیار ناگوار است، اگر استراحت میکردید برای ما بهتر بود. این سخن را گفت و از آنجا گذشت و در سرزمین "روحاء" به لشکر ابو سفیان رسید، ابو سفیان از او در باره پیامبر اسلام ص سؤال کرد، او در جواب

گفت: محمد را دیدم با لشکری انبوه که تا کنون همانند آن را ندیده بودم، در تعقیب شما هستند و بسرعت پیش می آیند! ابو سفیان با نگرانی و اضطراب گفت: چه می گویی؟ ما آنها را کشتیم و مجروح ساختیم و پراکنده نمودیم، معبد الخزاعی گفت: من نمی دانم شما چه کردید؟ همین میدانم که لشکری عظیم و انبوه، هم اکنون در تعقیب شما است!

ابو سفیان و یاران او تصمیم قطعی گرفتند که بسرعت، عقب نشینی کرده و بمکه بازگردند و برای اینکه مسلمانان آنها را تعقیب نکنند، و آنها فرصت کافی برای عقب نشینی داشته باشند از جمعی از قبیله عبد القیس که از آنجا میگذشتند و قصد رفتن به مدینه برای خرید گندم داشتند خواهش کردند که به پیامبر اسلام ص و مسلمانان این خبر را برسانند که ابو سفیان و بت پرستان قریش با لشکر انبوهی بسرعت بسوی مدینه می آیند تا بقیه یاران پیامبر ص را از پای در آورند. به خیال خودشان خواستند با این ترس در دل مومنان بیاندازند و آنها را از تعقیب لشکر کفار منصرف کنند.

هنگامی که این خبر، به پیامبر و مسلمانان رسید، مومنان واکنش بسیار عجیبی داشتند. قرآن این واکنش را اینگونه روایت میکند:

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳)

آل عمران) این مومنان همان کسانی بودند که جمعی از مردم (اشاره به کاروان عبد القیس) به آنها گفتند: لشکر دشمن، اجتماع کرده و آماده حمله اند، از آنها بترسید اما آنها نه تنها نترسیدند، بلکه بعکس بر ایمان آنها افزوده شد و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی است این داستان نشان دهنده یکی از برکات جنگ است. مومنین هنگامی که در سختی های شدید جنگ قرار بگیرند، طلای وجودشان از ناخالصی ها جدا شده و در این ابتلای الهی رشد بی نظیری را تجربه میکنند. این خاصیت ایمان به هدف است که هر قدر انسان مشکلات و مصائب را بیشتر و نزدیکتر ببیند، پایداری و استقامت او بیشتر می شود و در حقیقت تمام نیروهای معنوی و مادی او برای مقابله با خطر، بسیج میگردد.

میدان جنگ و به یک عبارت کلی تر، دنیا میدان رشد است و در میدان رشد باید ابزار سختی ها هم باشد تا رشد اتفاق بیفتد. به قول آقای قرائتی اگر انسان همه اش فرنی بخورد که لته اش محکم نمی شود باید غذاهای سفت هم بخورد تا این لته ها سفت بشود؛ شتر که در کویر است مقاومتش از طاووسی که در باغ است بیشتر است. امیرالمومنین ع درباره کسانی که به غذای ضعیف او طعنه میزدند فرمود: «أَلَا وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُودًا وَ الرِّوَاعِ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا» بدانید درختان بیابانی چوبشان سخت تر، و درختان سرسبز پوستشان نازک تر است، وَ النَّبَاتَاتُ الْبَدْوِيَّةُ أَقْوَى وَ قُودًا وَ أَبْطَأُ حُمُودًا و گیاهان صحرائی آتششان قوی تر، و خاموشی آنها دیرتر است» من علی بن ابی طالب که این طور زندگی کرده ام و خودم را به غذای رنگین و ناز و نعمت عادت ندادم در زمان سختی و نبرد بسیار بیشتر از شما می توانم مقاومت کنم و سختی ها به آسانی بر من اثر نمی کند و من را از راه به در نمی کند.

برکت دیگر جنگ را در قالب یکی از اتفاقات جانشوز حکومت امیرالمومنین ع مطرح میکنم. ابن ابی الحدید شارح سنی مذهب نهج البلاغه که عاشق و دلداره امیرالمومنین است می گوید: سفیان بن عوف، می گوید معاویه مرا احضار کرد و گفت: «تو را با لشکر انبوهی به جانب فرات می فرستم. هنگامی که به سرزمین هیت (شهری است در کنار فرات بالاتر از انبار) رسیدی، اگر لشکری یافتی، به آنها حمله کن و الا شهر انبار را مورد هجوم قرار بده! اگر در آنجا سپاهی نبود، به مدائن هجوم ببر! سپس به شام برگرد. زنها را به کوفه نزدیک مشو! و بدان که حمله به انبار و مدائن، حمله به کوفه است، زیرا، این کار، قلب عراقیان را می لرزاند و دوستان ما را خوشحال می کند. در این سفر، به هر کس برخوردی که حکومت مرا قبول نداشت، بکش! و همه قریه هایی را که سر راه تو قرار دارد، ویران ساز و اموال آنان را غارت کن، زیرا، غارت اموال مانند کشتن افراد، برای مخالفان ما، دردناک است.» سفیان، این دستور

را اجرا کرد، هنگامی که به شهر انبار رسید، ابوحسان بن حسان بکری فرماندار امیرالمومنین، با گروهی به مقابله او برخاست و در آغاز، حمله شامیان را دفع کرد، ولی چون لشکر شام، بسیار زیاد بود و ابو حسان دید قدرت در هم شکستن آنها را ندارد، آمادهٔ پیکار تا مرز شهادت شد. از اسب پیاده شد و آیهٔ ۲۳ سورة احزاب را خواند که مضمونش این است: «بعضی از مؤمنان راستین، شربت شهادت نوشیدند و بعضی منتظر شهادت هستند، **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ**. سپس گفت: «آن کس که خود را آماده شهادت نکرده، در هنگامی که ما به مبارزه مشغولیم و دشمن نمی‌تواند فراریان را تعقیب کند، از شهر بیرون رود و آنها که آماده شهادت‌اند، با ما بمانند. این کار حسان آدم را یاد حرف امام حسین علیه السلام می‌اندازد که فرمود **مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا** هر کس آماده است که خونش را در راه ما فدا کند و به سمت دیدار خداوند پرواز کند با من حرکت کند. عاقبت ابوحسان هم مانند عاقبت اباعبدالله علیه السلام بود. گروه زیادی از یاران او رفتند و او، با سی مرد پیاده، به مبارزه برخاست، تا همگی به افتخار شهادت شدند.

وقتی این خبر به گوش امیرالمومنین ع رسید خشمگین شد و حرکت کرد به گونه‌ای که عبایش به روی زمین کشیده می‌شد تا به نخيله که محل تجمع و لشکرگاهی در نزدیکی کوفه بود رسید و مردم به دنبال حضرتش حرکت کردند. امام علیه السلام روی بلندی قرار گرفت و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و درود بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و سپس خطبه ای خواند که مرحوم سید رضی در کتاب نهج البلاغه خود به عنوان خطبه ۲۷ آن را ذکر کرده و به دست ما رسانده است. در بخشی از این خطبه حضرت میفرمایند که اگر میخواهید پرچمدار جبهه حق و مقاومت باشید و دیگران را راهبری کرده و در منطقه و جهان آقایی کنید، به جنگ با دشمن بروید و صحنه را ترک نکنید که اگر ترک کنید همه این برکات را از دست میدهید و خوار میشوید. فرمود: **«فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذَّلِيلِ وَ شَمَلَةَ أَلْبَاءَهُ** هر کس آن را از باب بی‌اعتنایی ترک کند خداوند بر او جامهٔ ذلت بپوشاند و وی را غرق بلا نماید. **وَ ذِيَّتَ الصَّغَارِ وَ الْقَمَاءَةِ** و به خواری و پستی گرفتار آید. **وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ** و در برابر ضایع کردن جهاد، حق از او گرفته شود، **وَ سِيَمَ الْخُسْفِ وَ مَنَعَ النَّصْفِ** و محکوم به ذلت و خواری، و محروم از انصاف گردد» یعنی تا ملتی مجاهد است، اهل جنگیدن و هزینه دادن در راه خدا است، اهل مقابله کردن و ایستادن مقابل زورگویان عالم است، پرچمداری جبهه حق با اوست و دیگران او را به حساب آورند و اجباراً انصاف را درباره اش رعایت کنند. اگر آنها را مجبور به رعایت انصاف در مورد خود نکنید آنها تا می‌توانند در حق شما ظلم و بی‌انصافی می‌کنند. حفظ عزت و از دست ندادن حقوقتان در گرو جهاد است.

بعد از این جنگی که به کشور عزیز ما تحمیل شده است سردار محسن رضایی که در زمان جنگ تحمیلی رژیم بعث فرمانده سپاه و به نوعی مدیر اصلی جنگ بود، مصاحبه ای با شبکه خبر داشتند و گفتند، اگر ما به حول و قوه الهی از این جنگ سربلند بیرون بیاییم و بینی اسرائیل را به خاک بمالیم، نه تنها تا ده ها سال امنیت خود را تامین کرده ایم بلکه اقتصاد ما به طرز شگرفی رشد میکند، کشورهای منطقه تمایل به ایران پیدا کرده برنامه های راهبردی با ایران تعریف میکنند و اسلام بیش از پیش عزیز میگردد. یعنی نه تنها عزت ما، بلکه پیشرفت اقتصادی ما هم به پیروزی در این جنگ گره خورده است.

علاوه بر این، طبق قسمت دیگری از همان خطبه، جنگ سبب میشود آحاد مومنین به درجات بالای تقوا برسند: **وَ هُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى**. تقوا یعنی پاکی از آلودگی. یکی تقوای از آلودگی حرص دارد، دیگری تقوای از آلودگی کبر، دیگر تقوای از

آلودگی حسادت ولی کسی که خود را از بزرگترین آلودگی یعنی آلودگی خودخواهی برهاند، با تقواترین باتقواهاست چراکه پا روی خودش گذاشته. مجاهد چنین کسی است و البته فضای جنگ باعث شکل گیری چنین گُل هایی میشود. مثل فضایی که در دفاع مقدس شکل گرفت و سبب شد رزمندگان نماز شب خوان بشوند و در راه اسلام از جانشان بگذرند. دفاع مقدس و فضای جنگ باعث چنان رشد و طهارتی در جوانان رزمندگان شده بود که راه چندین ساله به سمت خدا را یک شبه طی می کردند.

این گُلها نه تنها مملکت وجودی خود را عطر باران میکنند بلکه سبب پاکی جامعه شده و با عطر خود مسلمین را به سوی پاکی و طهارت میبرند. سعدی در داستانی زیبا چنین سروده:

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم

بدو گفتم که مُشکی یا عَبیری که از بوی دل آویز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گُل نشستم

کمال هم نشین در من اثر کرد وگر نه من همان خاکم که هستم

جامعه ایمانی بعد از همنشینی با مجاهدین، عطر و صبغه (رنگ) خدایی میگیرند و چه بسا همین عامل سبب از بین رفتن بی حیایی ها و مشکلات متعدد فرهنگی جامعه گردد کما اینکه در همین ابتدای جنگ در نماز جمعه و تجمعاتی که در کشورمان برگزار میشود می بینیم خانم های کشف حجاب کرده دیروز، امروز به خیل مومنین پیوسته و از مسیر گذشته خویش بازگشته اند.

همین معنا در کلمات امیرمومنان ع نیز اشاره شده: جهاد، زره استوار و سپر مطمئن خداست: **وَهُوَ... دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَ جُنَّةُ الْوَثِيقَةِ** یعنی اگر جامعه ای سپر جهاد را داشته باشد، دیگر ضربتی چه فرهنگی چه غیره به او اصابت نخواهد کرد.

همه برکات فوق غیر از برکات بی نهایتی است که در سرای دیگر نصیب مجاهدین میشود. خداوند در قرآن فرمود: **وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (النساء/۷۴)** و هرکس در راه خدا پیکار کند، و شهید شود یا پیروز گردد، به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد. یعنی نه فقط در دنیا، که آخرت هم در گرو جهاد و مبارزه در راه خدا است. امیرالمومنین در خطبه ۱۲۴ فرمود: **الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِي** بهشت در سایه نيزه هاست. خیال خام است اگر کسی فکر می کند بدون شمشیر و نیزه به دست گرفتن و در راه خدا جنگیدن به ناز و نعمت بهشتی می رسد. از خداوند متعال می خواهیم ما را جزو مجاهدین قرار بدهد چراکه امیرالمومنین فرمود: **إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى... الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ** همانا بهترین چیزی که انسان ها می توانند با آن به خدای سبحان نزدیک شوند... جهاد در راه خداست.

تمحیص و خالص شدن مومنان و جدا شدن ناخالصی های از صفوف مومنین که در شب اول مفصلا در موردش صحبت کردیم نیز یکی دیگر از برکات جنگ است. و باز هم جنگ و جهاد آثار و برکات دنیایی و آخرتی بیشتری نیز دارد. ما نیز برای اینکه از این آثار و برکات محروم نمائیم خوب است با زیارت مزار شهدا و خواندن کتاب های خاطرات شهدا و زنده کردن یاد جهاد و شهادت در خانه و محل زندگی مان روحیه مبارزه را در خود و اطرافیانمان زنده نگه داریم.

از مهم ترین محل ها برای یادگیری رشادت و مبارزه صحنه عاشورا و نبرد تاریخی حضرت اباعبدالله و یاران بزرگوار ایشان است. آنجایی که نقل است نوجوان ۱۳ ساله حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام جهاد و شهادت در راه خدا به **أَحْلَى مِنَ الْعَسَل** شیرین تر از عسل یاد کرد. انسان وقتی این شوق به جهاد و مبارزه را می بیند. وقتی این پرواز کردن به سمت جهاد از سمت یک نوجوان را نظاره می کند، به نگاه های دیگر و برداشت های دیگر نسبت به جنگ و جهاد شک می کند... السلام علیک یا قاسم ابن الحسن...

شب هفتم، حضرت علی اصغر علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (اسراء/۱۶)

یا قوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الرضيع

اگر یک نفر سم خطرناکی بخورد، دکترها برای این که او را نجات بدهند، تلاش می کنند که سم را بالا بیاورند. سم وارد بدن شده و باید فوراً خارج بشود. اگر خارج نشود و وارد دستگاه هاضمه انسان بشود یا وارد خون بشود، آن فرد را می کشد.

حالا فرض کنید یک نفر خودش سم بخورد و بخواهد تلاش کند که دستگاه هاضمه اش آن سم را نگه دارد مثلاً معده اش را پر سم کند.. چنین شخصی تا یکجایی می تواند سم را در دستگاه هاضمه اش حفظ کند و هرچه این سم حفظ بشود، باعث می شود آن فرد نابودتر بشود تا این که بالاخره سم اثر می کند و خون بالا می آورد و می میرد.

ظلم کردن هم مانند سم خوردن هست. انسان هایی که با اختیار خودشان ظلم می کنند، دارند سم مهلک ظلم را وارد هاضمه خودشان می کنند. گاهی اوقات این ظلم کردن فراتر از سطح ظلم فردی می رود یعنی یک نظام و یک تمدن ظالم ایجاد می شود. نظام یعنی مجموعه ای از علم ها، قوانین و ساختارهایی که یک ظلم بزرگی را ایجاد می کند. در این حالت یک سیستم و نظام در حالت ظلم کردن قرار می گیرد. یعنی اقتصادش بر اساس سرمایه داری و بهره کشی از منابع طبیعی و انسانی دیگران می شود، فرهنگ اش بر اساس اباحه گری و دوری از فضیلت های اخلاقی مثل حیا و خانواده می شود، سیاست اش بر مبنای حمایت از زورگویان و سلطه گران می شود. هرچه سیطره و قلمرو این نظام و سیستم ظالم بزرگتر باشد، ظلم او وسیع تر است و در این حالت این سم مهلک ظلم، در جهان خلقت نه تنها وارد می شود بلکه با ساختارها و قوانینی که شکل گرفته پمپاژ می شود و همه عالم را فاسد می کند. اگر آن تمدن و نظامی که در حال ظلم کردن هست اصرار بکند و پا را از این هم فراتر بگذارد و بخواهد این سم ظلم را در هاضمه جهان خلقت هضم بکند، بالاخره یکجایی عالم خلقت و مالک و مدیر حقیقی این عالم که خدای سبحان هست، گریبان آن را خواهند گرفت. خدا تا یک جایی تحملشان می کند. بالاخره خدا که بیکار ننشسته. خدای متعال در قرآن می فرماید: **إِنَّ رَبَّكَ**

لَبِالْمِرْصَادِ (فجر/۱۴) یعنی خدای متعال در کمین گاه هست. یک جایی بالاخره یقه اینها را خواهد گرفت.

در آیه ۱۶ سوره مبارکه اسراء خدای متعال این سنت تخلف ناپذیر خودش را به تصویر می کشد: **وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا**

مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (اسراء/۱۶) یعنی وقتی یک مجموعه ای فاسق شد و اراده ای

خدا بر هلاکت آن ها قرار گرفت، اولاً یک فضای ظلم سیستمی برای آن ها باز می شود یعنی پیشوایان و مدیران اش راه تبه کاری به پیش می گیرند و ثانیاً بعد از این که ظلم و فسق و جنایت بی شرط و بی حد خودشان را بروز دادند، مهر هلاکت و محو بر پیشانی آن ها خواهد خورد. یعنی وقتی آن موعد خودش برسد، جهان خلقت نمی تواند تحمل کند و از همین جهت خدای متعال ظالمین را نابود خواهد کرد.

خدای سبحان بر اساس فطرت همه ی انسان ها را هدایت اولیه کرده است و با ارسال پیامبران راه را برای عمل به دستورات الهی باز کرده است. ظلم انسان ها به خاطر غفلت از خدا و روز قیامت است و این ظلم کردن ها آرام آرام باعث می شود دیگر ندای فطرت آن ها از کار بیافتد. تا جایی که همه ی ورودی های آن ها دیگه از کار می افتد. دیگر نه گوش کار می کند نه چشم. قرآن می گوید:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ يَعْنِي مَا يَكْسِرِي از انسان ها و جنیان را برای جهنم آفریدیم. اصلاً اینها به درد جهنم می خورند فقط هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا این ها اونا بی هستند که قلب دارند ولی قلب های اون ها دیگه قدرت ادراک حقیقت را ندارد. وَ هُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا چشم دارند ولی چشم های آن ها قدرت دیدن حقایق و واقعیت های عالم را ندارد. وَ هُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا گوش دارند ولی این گوش ها دیگر قوت شنوایی ندارد. أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف/۱۷۹) این ها مثل چهار پایان نیستند بلکه بدتر از آن ها هستند. چون این ها نیروی فطرت و عقل داشتند و به این روز افتادند. گوسفند اگر حرف حق به گوشش نمی ره تقصیر خودش نیست. خدا بهش عقل نداده. ولی اینها عقل داشتند و خودشون رو به این روز انداختند. برای همین از چهارپایان هم بدتر اند.

وقتی چشم و گوشش و عقل شون از کار افتاد با دست خودشون دستی دستی خودشون رو به سمت نابودی می کشند. با دست خودشون کار هایی می کنند که به خیال خودشون باعث قدرت گرفتن شون میشه، ولی وقتی چشم و گوش کار نکنه و راه و چاه رو تشخیص نمیدن دو دستی خودشون رو به چاه هلاکت می اندازن. و خدا این نابودی رو با مدل خودش رقم می زنه. مدل خدا چجوریه؟ خدا بغته و ناگهانی عمل می کند. سیستم نابودگری خدای سبحان نسبت به جریان باطل مثل موریانه هایی است که پایه های یک میز را می خورند. درست است که این میز سرپا می ماند ولی یک دفعه هم فرو می ریزد. خدای در قرآن می فرماید: قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانُهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (نحل/۲۶) یعنی آنها شروع کردند به نیرنگ کردن و طرح و نقشه ریختن که به خیال خودشون ظلم شون رو محکم تر کنند. خدا هم همون مدلی باهاشون برخورد کرد، خدا بنیادشان را سست کرد. پایه هاشون رو کم کم خالی کرد. در حالی که اینها فکر می کردند هیچ اتفاقی نیافتاد و همه چیز رو به راهه یکباره سقف را بر سر آن ها فرو ریخت و برای همین هم عذاب از جایی که نمی دانستند سراغ شان آمد.

وقتی معبرین فرعون بهش گفتند خوابی که دیدی به این معنی هست که یه بچه ای به دنیا میاد که تاج و تخت تو رو نابود می کنه، فرعونی که قبلاً با گناه چشم و گوش خودش رو بسته بود و دیگه هیچی جز تاج و تخت و قدرت خودش نمی فهمید، دستور داد هر بچه پسری به دنیا میاد رو بکشند. چندین هزار شاید بچه بی گناه رو کشت که جلوی به دنیا آمدن حضرت موسی رو بگیره. ولی همین کودک و کشی زیاد و قتل عام نوزاد ها باعث این شد که بنی اسرائیل دیگه از ظلم فرعون طاقت شون تموم بشه و همین کاری که به خیالش برای حفظ حکومتش انجام داد، باعث نابودی حکومتش شد.

ضحاک شاهنامه هم وقتی ظلمش رو از حد گذروند باعث نابودی خودش شد. ضحاک دستور داده بود هر روز دو نفر از جوون های بی گناه رو بکشند و مغز سرشون رو خوراک مار های روی شونه های اون بکنند. همین کار ضحاک و کشتن جوون های بی گناه باعث شد نفرت از ضحاک تو دل مردم ریشه بکنه و وقتی کاوه آهنگر به مبارزه ضحاک رفت همه در کنار اون بیان و فریاد مرگ ضحاک رو سر بدن.

کلا وقتی ظالمی به مرحله نسل کشی و کودک کشی می افته یعنی دستی داری تیشه به ریشه خودش می زنه. چون کودک مظهر فطرت هست. کودک و طفل آن موجودی هست که تازه از عالم بالا آمده است و معصوم است. یعنی هیچ گناهی ندارد. کودک کشی یعنی کشتن فطرت. آدم های زیادی ظلم می کنند و ظلم های متنوعی هم می شود ولی بین همه ی این ظلم ها کودک کشی نشان از اوج پستی می دهد. یعنی مرحله ی آخر هست. دیگر گمراه ترین و پست ترین آدم ها هم متوجه خبثت و اشتباه بودن این اتفاق می شوند.

برای همین بود که روز عاشورا وقتی حضرت اباعبدالله دیدند سپاه دشمن با حرف ها و صحبت های امام هدایت نمی شوند و گوش شان حرف حق را نمی شنود آخرین راه را امتحان کردند. طفل شیرخوار را روی دست گرفتند که حتی اگر با من دشمنی دارید و خون من را حلال می دانید، گناه طفل شیرخوار چیست. این عبارت معروف است که **یا قوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الرضيع**. اصلا من در دید شما گناه کار. ولی فطرت و کلاه خودتان را قاضی کنید. چرا باید بچه شیرخوار را به قتل برسانید؟ و همین حرف هم داشت دل هایی را از سپاه دشمن نرم می کرد و کم کم صدایی در لشکر دشمن می انداخت که راست می گوید. بچه که مرد جنگی نیست. در جنگ ها کشته شدن و به شهادت رسیدن مردان جنگی امری عادی و مرسوم است. ولی کودک شیرخوار را چرا باید بکشیم؟

امروز هم که می بینید رژیم منفور صهیونیستی این همه در کل دنیا منفور است به خاطر همین است. فطرت های همه عالم وقتی می بیند این ظالمان بیش از دو سال است دارند در غزه زن و بچه و کودک را می کشند به خودشان می آیند و می گویند اینها را چرا می کشند؟ اینها که مرد جنگی اسلحه به دست نیستند. کشتن کودک دیگر چه دلیلی دارد؟ و همین کودک کشی باعث می شود در شرق و غرب عالم چنان نفرتی از اینها ایجاد بشود که در طول تاریخ منحوس اینها بی سابقه است. در دانشگاه های آمریکا بر علیه اینها تظاهرات می شود. در کشور های اروپایی جوانان دست به اعتراض و راهپیمایی می زنند و یک دفعه وجدان همه عالم بر علیه اینها بیدار می شود. کار به جایی می رسد که دادگاه بین المللی لاهه مجبور می شود بر علیه نخست وزیر پست و رذل این رژیم کودک کش اعلام جرم کند و حکم بازداشت بین المللی او را صادر می کنند. اگر تا دیروز ایران و کشور های محور مقاومت با این ظالمان مشکل داشتند و ظلم او را فریاد می زدند، امروز از همه کشور های جهان و از کل پنج قاره فریاد بلند می شود و شعار مرگ بر اسرائیل و مرگ بر کودک کش سر می دهند.

تا قبل از طوفان الاقصی رژیم صهیونیستی با همکاری آمریکا قصد داشت طرح عادی سازی و پذیرفته شدن توسط کشور های عربی را دنبال کند و به خیال خودش حمایت و دوستی کشور های عربی منطقه را هم به دست بیاورد. امروز نگاه می کنیم می بینیم نه تنها آن طرح شکست خورد که حمایت خیلی از کشور های دیگر را هم از دست دادند و منفور در کل عالم شدند. نه تنها نتوانستند با کشور های عربی روابط دوستانه برقرار کنند، کشور هایی مانند اسپانیا که با اینها رابطه تجاری داشتند هم به خاطر شدت ظلم و جنایت های اینها با آنها قطع رابطه کردند. در پارلمان ها و مجلس های کشور های اروپایی به اینها اعتراض کردند و نه فقط دولت ها که ملت های جهان هم از اینها متنفر شدند.

همه اینها به این خاطر است که اینها به خیال اینکه خودشان را حفظ کنند مانند فرعون و ضحاک ظلم را از حد گذراندند و دست به قتل عام کودکان بی گناه زدند و همین کودک کشی باعث شد فطرت های عالم بر علیه اینها بیدار شود. به خیال خودشان با بمباران کردن و کشتن کودکان بی گناه پایه های قدرت خود را محکم می کردند ولی غافل بودند که سنت خداوند این است که وقتی ظلم از حد بگذرد دیگر تحمل نمی شود. همان طور که فرعون ها و ضحاک های تاریخ با دست خودشان خودشان را به هلاکت انداختند، نخست وزیر فعلی رژیم صهیونیستی هم با دست خودش دارد این رژیم ظالم را نابود می کند. مثل کاپیتان یک کشتی بزرگ و غول پیکر که به خیال خودش دارد موج های متلاطم دریا را می شکافد ولی با دست خودش دارد کشتی را به صخره می کوبد و موجب غرق شدن آن می شود. ما یقین داریم که خون مظلومان عالم خون بچه هایی که به دست این ظالم ها در غزه و لبنان به شهادت رسیدند اینها را رها نخواهد کرد.

خود کودکان و شیرخوارانی که در شهر های مختلف ایران به ظلم به شهادت رساندند گلوی آنها را رها نخواهد کرد. کودک دو ماهه ایرانی ها را اینها به شهادت رساندند. مگر می شود عالم اینها را ببینند و بیدار نشود. مگر می شود اینها را دید و از این پست فطرت ها انتقام نگرفت؟

خون مظلوم به ویژه کودک مظلوم حتما باعث نابودی و هلاکت قاتل می شود و ما در این شب ها که برای مظلومیت اباعبدالله دور هم جمع می شویم، خدا را قسم می دهیم به حق شیرخوار اباعبدالله باب الحوائج علی اصغر، که همه ظالمان و کودک کشان عالم را به سزای عملشان برساند ان شاءالله... السلام علیک یا مظلوم... یا عبدالله الرضیع...

شب هشتم، حضرت علی اکبر علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (آل عمران/ ۱۴۰)

يَا أَبَهٗ أ فَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟ إِذْنُ لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ

همه ما کلمات حق و باطل را در کنار هم بسیار شنیده ایم و دیده ایم، و در جاهای مختلفی نیز استفاده کرده و میکنیم مثلاً میگوییم حق با فلانی است یا حق میگوید یا به ما سفارش شده که **تعرف الحق اعراف اهل**، که دین با شخصیت ها شناخته نمیشود و باید حق را شناخت تا بتوان اهل حق را با آن شناخت. حال سوال این است که حق چرا حق است و باطل چرا باطل و ملاک حق و باطل بودن یک چیز چیست؟ به چه چیزی حق می گویند و به چه چیزی باطل می گویند؟

یکی از معانی حق، درست و صحیح بودن است. مثلاً اگر به شما بگویند پاسخ ۳ به علاوه ۴ را بگو. اگر بگویید ۷، پاسخ درست و حق را گفته اید و اگر مثلاً بگویید ۱ پاسختان باطل و غلط است، لذا آن چیزی حق است که مطابق با قوانین عالم هستی و حقیقت عالم است. اگر مطابق و سازگار با واقعیت عالم باشد حق است و اگر غیر منطبق و ناسازگار با عالم باشد باطل است.

یک ساعت سوییسی سه موتوره را تصور کنید. این ساعت برای اینکه درست کار کند و ساعت و روز و ماه و سال را به دقت صدم ثانیه به ما نشان بدهد. چند صد چرخ دنده و پیچ ریز و درشت را با نظم و هماهنگی خاصی کنار هم جا داده است اگر یک چرخ دنده یا یک پیچ که در این ساعت است چند دهم میلی متر جابجا شود و از جای خودش خارج شود. در آن جای دقیقی که قرار بوده است باشد قرار نگیرد. این باعث می شود هم کل عملکرد ساعت مختل بشود و هم چرخ دنده ها در اثر سایش و اصطکاک با یکدیگر خرد بشوند. باطل در عالم هم همین جور است. نظام حرکت و عملکرد عالم را خراب می کند که هیچ خودش هم مدام با کل این عالم درگیری دارد و خودش را هم نابود می کند.

پس معنی حق و باطل این شد که تناسب و هماهنگی با هستی و هدفی که آفریدگار هستی برای آن و برای انسان در نظر گرفته است که همون توحید و اسلام هست دارد یا ندارد. اگر در سیستم توحید و سازگار با عالم است حق است و اگر جزء ناهماهنگ با این هدف و غایت باشد باطل است.

اما اون نظم و قاعده ای که همه چیز عالم باید با اون منطبق باشه تا مطابق هستی و حق باشه چیه؟ این هستی و آفریدگار اون ویژگی هایی دارند که باقی سیستم هم باید به پیروی از این ویژگی ها دارای یه صفات خاص و حالت مشخصی باشه تا حق حساب بشه، مثلاً توحید اصلی ترین ویژگی هست که در این هستی جریان داره لذا شرک و بت پرستی با عالم ناسازگار هست. اگر جایی شرک وجود داشته باشه این باعث فساد و نابودی میشه. تو قرآن داریم که **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا (انبیاء/ ۲۲)** اگر خدایی غیر از خدای یگانه بود این هستی به فساد کشیده میشد.

ویژگی دیگه عدل است که خب همه عزایان میدونند که خدا عادل هست، خودش گفته **أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالَمٍ لِلْعَبِيدِ (آل**

عمران/۱۸۲) خدا کوچکترین ظلمی به بندگان خودش نمیکنه، پس نظام و سیستم عالم هم باید بر اساس عدل و عادلانه باشه و هرگونه نا عدالتی و ظلم در این عالم باطل و موجب نابودیه که شب های قبل مفصل در موردش صحبت کردیم. خدای این عالم اسلام رو طرح زندگی بشر قرار داده که هماهنگ با این اهداف و ویژگی ها باشه و کفر در مقابل این ویژگی قرار داره و باطله. دین یعنی این عالم ویژگی هایی داره و قواعدی داره که اگر ما باهاشون همراهی کردیم و تن دادیم طبق حق عمل کردیم و اگر ناهماهنگ بودیم، طبیعتا مثل اون چرخ دنده اشتباهی به خودمون آسیب میزنیم و مستهلک میشیم و روی بقیه هم اثر مخرب میذاریم.

پس صحنه های پیش روی ما و اتفاقات و تصمیمات زندگی مون یه حق و باطلی رو درون خودش داره که بستگی به انتخاب ما داره، در انتخاب شغل، در نحوه رفتار با فرزند، در سبک زندگی و هر جایی که فکرش رو بکنید صحنه انتخاب بین حق و باطل هست. ما می تونیم با انتخاب خودمون به سمت حق یا باطل حرکت کنیم. از موقعیت های ساده و کوچک روزمره تا حتی در موقعیت هایی مثل امروز ما که وضعیت جنگ هست همه و همه صحنه انتخاب حق یا باطل هستند. با این فهم از حق و باطل اون مسئولیتی که از انسان ها خواسته شده اینه که در موقعیت های مختلف همراه حق باشه و بتونه حق رو تشخیص بده و انتخاب کنه.

درست مثل معلمی که یا مادری که خیلی براش نمره فرزندش یا دانش آموزش مهم نیست بلکه اون تلاش و کوشش دانش آموز هست که برای مهمه، شاید تجربه اش رو داشتید، زمانی که نهایت تلاشتون رو کردید برای کاری و نشده، معمولا افراد اینجا شما رو درک میکنند و حتی سرزنشی هم نمیکند چرا چون به حق عمل کرده و کار درست رو انجام داده.

شرایط امروز ما هم از این قاعده مستثنی نیست، ما باید بدونیم که امروز آیا طرف حق ایستادیم یا نه، آیا حق رو و درستی رو انتخاب کردیم یا نه، امروز اگر ما در مقابل کسانی ایستادیم که دست به فجیع ترین جنایت های تاریخ بشر میزنند و کودک کشی راه انداخته اند بدانید که ما در طرف درست تاریخ ایستاده ایم، اگر در مقابل جریان های رسانه ای صف آرایی کرده ایم که نمیگذارند لحظه ای انسان ها به خودشان فکر کنند بدانید که در جبهه حقیم. اگر مقابل زورگویی و استکبار سر خم نمیکنید بدانید که حق را انتخاب کرده اید، اگر امروز ظالم ترین موجودات این کره خاکی تیغ به روی شما میکشند مطمئن باشید که دشمنان شما باطلند و به وعده قرآن **إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (اسراء/۸۱)** باطل حتما ناپود شدنیه.

البته این نبرد و رویارویی بین حق و باطل سنت ها و قواعدی داره و هزینه هایی داره که هر دو این امور رو ببلید مدنظر داشته باشیم،

سنت خدا اینه که نصرت خدا به جبهه حق نمیرسه جز وقتی که کسانی که در جبهه حق هستند ایستادگی کنند و صبر کنند بر مشکلات، در واقع مجرای رسیدن نصرت الهی، ایستادگی و نصرت مومنان هست و اگر این نباشه اون نصرت الهی هم نمیرسه. **و**

لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ (حج/۴۰) خدا کسانی که کمک کننده و یاری دهنده دینش باشند رو قطعاً یاری میده امیرالمومنین وقتی دارند نبرد های دوران پیامبر رو گزارش میدند اینطور میگن: **وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَقْتُلُ**

أَبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا ما همراه پیامبر تو جنگ هایی می جنگیدیم که مقابل ما قوم و خویش و برادران و پدران

کافر قریشی خودمون بودن، **مَا يَزِيدُنَا ذَلِكُ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا** و این جنگیدن در راه خدا و درگیر شدن با کفار چیزی جز ایمان بر ما اضافه نمی کرد. خود این درگیری ها ایمان ما رو تقویت می کرد **و مُضِيًّا عَلَى اللَّقَمِ وَ صَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأُمِّ وَ جِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ** و خود این درگیری و جنگ صبر و تحمل ما در برابر سختی ها و عزم و جدیت ما برای جهاد در راه خدا و مبارزه با دشمن رو زیاد می کرد این طور نبود که بگیم بسه از جنگیدن با دشمن خسته شدیم. دیگه بسه هزینه دادن و ما می خوایم یه زندگی راحت بی دردسر داشته باشیم. نه با تمام توان و عزم بالا تو راه خدا جهاد می کردیم، **و لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَ الْأَخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَخْلَيْنِ** به طوری که یک رزمنده از ما و یکی از دشمن با هم گلاویز می شدند و با هم می جنگیدند **يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمُنُونِ** هر کدام می خواست کار دیگری را بسازد و به او از جام مرگ بنوشاند. انقدر با هم مبارزه می کردند که یکی از پا در بیاد **فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا** و این طوری هم نبود که جنگ فقط به نفع ما باشه. نه. یه وقت هایی هم به نفع دشمن ما می شد. جنگ که فقط بزن بزن نیست. یک وقت هایی هم بزن و بخور است، **فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَتْبَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ...** (فج البلاغه/ خطبه ۵۶) وقتی خدا این پایمردی و تو میدان موندن ما را دید نکبت و شکست را بر دشمن و نصر و پیروزی را بر ما نازل کرد. راه پیروز شدن این است که در همه مشکل و سختی و بزن و بخور جنگ صحنه را خالی نکنی.

قرآن به ما وعده پیروزی میده و از ما می خواد که نا امید نشیم و سستی نکنیم: **و لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران/ ۱۳۹)** مبدا سستی کنید مبدا ناراحت و افسرده بشید. نه شما حتما پیروزید. چون بر حق می جنگید حتما برتری نصیب شما میشه. ولی بلافاصله در آیه بعد میگه **إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ** البته حتما این پیروزی کشکی و بدون هزینه نیست. حتما شما هم جراحات هایی بر می دارید و هزینه هایی میدید. به قول امیرالمومنین یک روز هایی هم به نفع دشمن شما میشه. ولی می دونید چرا خدا این طوری قرار داده؟ چرا یه وقت هایی هم باید مومنین یه جراحات هایی رو تحمل کنند؟ **و تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (آل عمران/ ۱۴۰)** برای اینکه مشخص بشه کیا اون مومنین حقیقی که تا آخر پای کار خدا می موند هستند. برای اینکه مرد از نامرد تشخیص داده بشه. اگر هر روز و هر لحظه قرار بود پیروزی نصیب مومنین بشه که دیگه هنر نبود، مومن و غیر مومن همه برای پیروزی ظاهری هم که شده میومدن تو این صف.

هر جنگی باید یه هزینه ای داشته باشه در همین ایام جنگ، ما افراد با ارزشی رو از دست دادیم از فرماندهان و دانشمندان هسته ای، مجاهدانی که امنیت و پیشرفت ایران رو با خونشن تضمین کردند و همینطور مردم عادی و زنان کودکان، خب این هم جزوه اون هزینه های دردناکی هست که بهای رسیدن به حق و ایستادن پای حق هست، اینجا ممکنه بعضی بگن که آیا میارزید؟ آیا این ارزشش رو داشت این همه هزینه بدیم؟

پاسخ اینکه که اون وظیفه ای که به ما سپردن و اون کاری که از ما خواستند که سعادت دنیا و آخرت ما رو تضمین میکنه و ما رو به اون حق نهایی میرسونه همین موندن پای کار اسلام و مبارزه با شرک هست، وقتی انسان وظیفه اصلیش رو که ضامن سعادت ابدیش هست رو انجام میده دیگه این هزینه ها قابل توجهیه، مثل سختی که یک کوه نورد برای رسیدن به نوک قله تحمل می کنه. چون این سختی اون رو به هدفی که از اول برای خودش مشخص کرده می رسونه اتفاقا با آغوش باز به سمت این سختی و هزینه حرکت می کنه. مهم این هست که ما بر اون وظیفه و حق ثابت قدم هستیم یا نه. ما تو صف اصحاب حق در طول تاریخ قرار داریم یا نه. اگر حقیقت دیگر همه این هزینه ها پذیرفتنی است. هر کس هم که می خواهد مقابل ما قرار بگیرد. اسرائیل کودک کش باشد، آمریکای زورگو باشد هزار و یک دشمن ریز و درشت هم که مقابل ما قرار بگیرند ما بر طریق حق خود می مانیم و با نصرت الهی پیروز هم می شویم.

این شب که متعلق به دردانه اباعبدالله هست بهتری شاهد و درس برای این موضوع است. علی اکبر فرزند ارشد اباعبدالله اشبه الناس خلقا و خلقا به پیامبر اسلام است، نقل هست که وقتی کاروان اباعبدالله از ثعلبیه عبور میکرد اباعبدالله خوابی میبیند و وقتی بیدار میشوند میفرمایند انا لله و انا الیه راجعون حضرت علی اکبر از خواب جویا میشوند و امام علیه السلام از مرگ قریب الوقوع خبر میدن، همه مقصود منبرم همینه، دقت کنید، حضرت علی اکبر میپرسند **يَا أَبَهٗ أَ فَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟ پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟ فَقَالَ بَلَىٰ يَا بُنَيَّ وَاللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ** امام پاسخ میدن که بله پسرم. به خدا قسم که ما بر حق هستیم. **فَقَالَ يَا أَبَهٗ إِذْنًا لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ** علی اکبر میگن بنابراین باکی از مرگ نداریم. اینه نتیجه این دید که اگر ما در طرف درست ایستادیم دیگه باکی از مرگ نیست و اتفاقا شهادت ارزو ماست و ان شاء الله خدا ما رو به شهدا ملحق کند... السلام علیک یا ابن الحسین... السلام علیک یا علی اکبر...

شب نهم، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انفال/۶۱)

تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ

در مورد اینکه اگر دشمن جنگ را بر ملت ما تحمیل کرد ، حتما باید مقابلش بایستیم و دفاع کنیم ، در این مورد کسی حرفی ندارد . دفاع از خویش یک امر بدیهی است مگر آنکه کسی اهل آن کشور نباشد. یا مزدور و خود فروخته باشد یا واقعا از حداقل نعمت عقل بی بهره باشد. هیچ آدم عاقل وطن دوستی در ضرورت دفاع از خود و ارزش های خود شک نمی کند.

اما مسئله ای که مهم است و شاید بشود در آن تشکیک کرد ، در خواست صلح از طرف دشمن و یا یک مرتبه بالاتر از آن ، صلح تحمیلی است یعنی بخواهد صلح را بر ما تحمیل کند ، که حضرت آقا هم به آن اخیرا اشاره کردند . در اینجا ممکن است افرادی بگویند صلح در هر حالتی مطلوب است حتی اگر بر ما تحمیل شود چرا که ما دنبال حمله به دشمن نیستیم و آن ها هم که نمی خواهند بر ما حمله کنند . پس صلح چیز خوب و مطلوبی است و ما آن را می پذیریم! حالا تحمیلی هم بود بود.

نکته ای که وجود دارد و شاید مورد غفلت قرار بگیرد آن است که ما اساسا چه شناختی از دشمن داریم و باید داشته باشیم: آیا میشود به دشمن اعتماد کرد و به دست دوستی و صلح او امید بست ؟

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام(ص) می خوانیم: «**الا و ان اعقل الناس عبدا عرف ربه فاطاعه و عرف عدوه فعصاه**؛ آگاه باشید عاقل ترین مردم کسی است که خدایش را بشناسد و از او پیروی کند و دشمنش را نیز بشناسد و آن گاه نافرمانیش کند»

امیرالمومنین فرمود: **لا تامن عدوا و ان شکر** از دشمن در امان نباش، هرچند از شما سپاسگزاری می کند.مگر می شود دشمنی دشمن موقت باشد ؟ شب های گذشته عرض کردیم دشمنی حق و باطل ، یک دشمنی وجودی است یعنی میخواهند شما را از هستی ساقط کنند . در قرآن کریم میخوانیم **وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ (بقره/۱۲۰)** یهود و نصاری هرگز از تو راضی نمی شوند تا آنکه از آیینشان پیروی کنی. دست از سر تو بر نمی دارند تا مطیع محض آنها بشوی.

یعنی این دشمنی تا وقتی که پرچم اسلام را بالا نگه داشته باشیم تا پرچم اباعبدالله را در دست داشته باشیم وجود دارد و دست از دشمنی نخواهد کشید و زمانی هم که به ظاهر در صلح است یا خودش را دارد تقویت می کند و یا در نقشه ی هجومی دیگر به تو می باشد.

البته این به این معنی نیست که ما هرگز و تحت هیچ شرایطی صلح نمی کنیم در نامه از امیر المومنین ع که برای مالک اشتر که او را راهی فرمانداری مصر می کرد آمده است : **وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلَاحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضَى**؛ اگر دشمن تو را به صلح فرا خواند و خشنودی خدا در آن بود هرگز آن را ردّ مکن **فَإِنَّ فِي الصُّلَحِ دَعَةً جُنُودَكَ، وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، وَأَمْنًا لِبِلَادِكَ**، زیرا صلح مایه آسایش سپاهیان تو و راحتی خودت از اندوهها و دردهای و امنیت سرزمین توست . ما هم می فهمیم صلح خوب استو امیر المومنین ما هم فرماندارش را به صلح دعوت کرده است. اما تمام کلام در همان قید صلحی که رضایت خدا در آن باشد است.

حضرت آیت الله مکارم در مورد این روایت اینگونه توضیح میدهند : تعبیر به «وَلِلَّهِ فِيهِ رِضَى» اشاره به صلح عادلانه است؛ صلحی که سبب سرشکستگی ملت اسلام نشود و اجحافی بر دشمن در آن نباشد؛ صلحی عادلانه و پرفایده. بدیهی است منظور از رضایت خداوند همان تأمین مصالح اسلام و مردم مسلمان است که به وسیله اندیشمندان و مشاوران آگاه حکومت تضمین می شود. و این یک واقعیت است که پیشنهاد صلح از سوی دشمن همیشه صادقانه نیست و نمی توان آن را دلیل بر صلح طلبی وی دانست ، گرچه باید پیشنهاد صلح شرافتمندانه را پذیرفت؛ ولی نباید به آن دل بست و اطمینان نمود.

خود امیرالمومنین در ادامه نامه می فرمایند: **وَلَكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلَاحِهِ**؛ اما پس از صلح ، از دشمن خود سخت برحذر و هشیار باش ؛ **فَإِنَّ الْعَدُوَّ رَمًا قَارِبَ لِيَتَغَفَّلَ**، زیرا گاه دشمن خود را نزدیک می سازد ، تا غافلگیر کند **فَخُذْ بِالْحَرَمِ، وَاهْتَمَّ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ**. پس محتاط و دور اندیش باش و به دشمن خوشبین مباش. (نامه ۵۳)

پس پیشنهاد صلح لزوماً بد نیست. بله. قرآن می گوید: **فَلَا تَهْتُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ** مبادا وسط میدان جنگ و وسط درگیری با دشمن پالس ضعف بدهید و دعوت به مذاکره و صلح و سازش بکنید. **وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَزِيْرَكُمْ أَعْمَالُكُمْ** (محمد/۳۵) در حالی که خدا با شماست و شما با یاری خدا حتماً پیروز این میدان هستید. یک وقت دشمن تسلیم می شود و بعد از اینکه حسابی تنبیه شد صدای غلط کردمش بلند می شود، اگر تسلیم شد و از موضع پایین و عذر خواهی در آمد و دیگر دنبال حرب نبود ما هم با او کاری نداریم که میشود مصداق آیه **وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** (انفال/۶۱)

و اگر دشمنان به صلح گرایند، تو هم به صلح گرای، و بر خدا توکل کن. ولی به شرطی که دشمن تسلیم شود و به غلط کردم بیافتد. نه اینکه با تو بجنگد و هم زمان تو را دعوت به صلح و خویش تن داری هم بکند. نه اینکه صبح موشک بزند و ظهر بگوید ما دنبال صلح هستیم. اینجا به امر قرآن نباید دچار تله صلح بشویم. این صلح واضح است که تله ای بیش نیست و برای فریب دادن و نیرنگ زدن طراحی شده است.

در مورد چنین صلح هایی حضرت آقا هم فرمودند که ما نه جنگ تحمیلی را می پذیریم یعنی مقابله می کنیم و تسلیم نمیشویم و نه صلح تحمیلی را یعنی در مقابل اجبار به صلح و سازش هم باز مقابله می کنیم و تسلیم نخواهیم شد. ما زیر بار ذلت و تسلیم شدن نخواهیم رفت و وقتی آن ها به ما حمله کرده اند و جوانان و زنان و فرزندان ما را کشتند قطعاً زیر بار ذلت و پذیرش صلح نخواهیم رفت و تسلیم نخواهیم شد. اگر این طور باشد آنها به خودشان اجازه می دهند هر وقت که خواستند بیایند و حمله کنند و

بزنند و بکشند و بروند بعد هم با یک صلح نصفه و نیمه از تاوان پس دادن فرار کنند. واضح است که چنین صلحی پوشش و تله ای است که بتوانند دفعات بعد هم با ما حمله کنند و جوابش را نگیرند.

این صلح تحمیلی یعنی اگر صلح نکنی و دست از منافعت نکشی و غنی سازی را متوقف نکنی و هسته ای را کنار نگذاری دوباره به تو حمله خواهیم کرد ، خب این صلح تحمیلی چه فایده ای برای اسلام و مسلمین داشت ؟ جز ذلت و خسارت و از بین رفتن منافع چیزی دیگری داشت ؟ و بفرض که صلح را بر ما تحمیل کردند آیا واقعا ما از دشمن نباید انتظار هجوم بعد از صلح را داشته باشیم ؟ قطعاً او به متوقف کردن غنی سازی و... رضایت نخواهد داد و تا پرچم اسلام را پایین نکشد و تا مردم را از نظام جدا نکند و تا همه را زیر سلطه ی خودش نیاورد و تا چپاول نکند دست بر دار نخواهد بود همان طور که با سایر حکومت های دست نشانده منطقه همین کار ها را کرده است . صلحی که منافع ما را تامین نکند و ما را در معرض تهدید همیشگی قرار بدهد از جنگ بدتر است. در جنگ حداقل هم می زنیم و هم می خوریم. در این مدل صلح فقط می خوریم و نمی توانیم پاسخ بدهیم. پس صلح تحمیلی هم مانند جنگ تحمیلی است. هر دو مایه ذلت است و ما هرگز زیر بار این ذلت نمی رویم.

این درس را هم از عامدار کربلا ابافضل العباس گرفته ایم که اگر دشمن امان نامه هم بیاورد، امان نامه ای که بوی ذلت می دهد، بوی رها کردن راه حق و تنها گذاشتن ولی خدا می دهد ما بر امان نامه و آورنده آن لعنت می کنیم. فرمود **تَبَّتْ يَدَاكَ وَ لُعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ** تو و امان نامه ای که آورده ای را خدا لعنت کند ای دشمن خدا. اگر میخواهیم در دستگاه امام حسین ع باشیم ، اگر میخواهیم ملحق به صالحین باشیم اگر میخواهیم با امام حسین ع محشور شویم نباید ولی خدا رو تنها بگذاریم مثل ابالفصل العباس که لحظه ای تردید در خودش راه ندارد در برابر دشمن.... السلام عليك يا كاشف الكرب عن وجه الحسين... یا ابالفصل العباس...

شب دهم، حضرت اباعبدالله علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (مجادله/ ۲۱)

أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدِّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الدِّلَّةُ

در این چند شب سعی شد درباره لزوم مبارزه با دشمنان خدا خصوصاً ظالمین و ائمه کفر و هم چنین خیرات و برکات این مبارزه و جهاد وقواعد و قوانین حاکم بر عرصه جهاد نکاتی را تقدیم کنیم.

توجه به آیات قرآن کریم و خصوصاً داستان انبیاء، این حقیقت را به ما یاد آور می شود که همه انبیاء و اولیای الهی در مسیر مبارزه در راه حق، دشمنانی داشته اند که منافع شان درست نقطه مقابل حرکت انبیاء بوده است. در آیه ۱۱۲ سوره مبارکه انعام، خدای متعال این طور می فرماید: **وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ** اینچنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. یعنی همه انبیاء دشمنی داشتند هیچ نبی بدون دشمن و بدون مبارزه نبوده که این دشمنان جنی و انسی **يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ** غروراً این دشمنان سخنان باطل و فریبنده رو به هم دیگه یاد می دادند و به همدیگه در دشمنی با انبیاء کمک می کردند. **وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ (انعام/ ۱۱۲)** و اگر خدا می خواست جلو گیری کردن خدا از این دشمنی ها کاری نداشت ولی خدا اتفاقاً می خواد این دشمنی ها وزنه تمرینی و حریف تمرینی باشه تا در تقابل و رویارویی با اینها انبیاء الهی ورزیده تر بشند

این دشمنان، به صورت مداوم در حال فعالیت و تلاش هستند و از هر ابزاری استفاده می کنند تا نبی الهی و پیروان او را از راهی که در حال پیمایش آن هستند، منصرف کنند و هر چه این دشمن، به آخر خط مبارزه نزدیک می شود و احساس شکست و نابودی می کند، با رفتار های تند تر و بی رحمانه تری به جبهه حق، حمله ور می شود.

مثلاً در داستان مبارزه حضرت موسی(علی نبینا و آله و علیه السلام) و فرعون که یکی از آن داستان هایی است که خدای متعال زیاد به آن پرداخته است - خیلی این مطلب واضح و روشن تبیین شده است: وقتی سحره ای که فرعون برای مقابل با حضرت موسی جمع کرده بود به حضرت موسی ایمان آوردند. فرعون خیلی خشمگین شد. احساس کرد اگر الان کاری انجام نده، ایمان آوردن ساخر ها تمام آبروش رو بر باد میداد و همه مردم به حضرت موسی ایمان میارن و چیزی از فرعون و قدرتش باقی نمی مونه. برای همین گفت چطور شما قبل از اینکه بهتون اجازه بدم به موسی ایمان آوردید؟ انگار ایمان آوردن یا نیاوردن آدم ها بند اجازه این است. چطور قبل از اجازه گرفتن از من ایمان آوردید؟ حتما شما از قبل با هم هماهنگ کرده بودید و این موسی ساخر بزرگ و استاد همه شماسست و شما همه با هم دست به یکی کرده بودید و نقشه کشیده بودید که مردم را فریب بدهید. حال که این طور است همه شما را به صلیب می کشم و دست و پایتان را به صورت ضرب دری و مخالف هم قطع می کنم!

نوع مجازاتی که فرعون در برای ایمان آوردن سحره که در واقع از خواص درگاه و نزدیکان او بودند تعیین می کند ، بسیار درد آور و وحشیانه است. خودت فرستادی دنبال اینها و از شهر های مختلف جمعشان کردی. حالا که کارت با اینها تمام شد و دیگر به درد تو نمی خورند این طور وحشیانه با آنها برخورد می کنی. اگر فقط هدف کشتن و نابود کردن بود راه های دیگری هم برای قتل وجود داشت. ولی این طور برخورد کردن یقینا به این معنی است که می خواهد چنگ و دندان نشان بدهد و از اینها درس عبرتی درست کند که مبادا بعدا دیگری به خود جرئت بدهند و به موسی ایمان بیاورند.

به قول آن مثل آن کسی که دارد غرق می شود ، بیشتر دست و پا می زند و شلوغ کاری می کند. فرعون هم هر چه به انتها نزدیک تر می شود ، بیشتر گرد و خاک به پا می کند به امید اینکه با ایجاد رعب و ترس ، موسی ع و پیروانش را از پیمودن ادامه مسیر ، منصرف کند.

با ذکر این مقدمه ، می خواهیم به یک سوال و دغدغه مهم پاسخ بدهیم. سکانس پایانی این درگیری و مبارزه مقدس چیست؟ می بریم یا می بازیم؟ اگر قرار است ببازیم که این همه تلفات ندیم. اگر بنا هست ببازیم ، الان ببازیم حتما کم هزینه تر از فرداست...

عزیزان! شب دهم ماه محرم و شب عاشورا است. ما در تشیع ، واقعه ای به اهمیت کربلا و قصه ی مبارزه حضرت سیدالشهداء ع نداریم. بیش از ۱۴۰۰ سال است که گرامیداشت این حادثه در حال برگزاری است و در هیچ زمانی تعطیل نشده است. سوال؟ حضرت سیدالشهداء ع در کربلا شکست خورد یا پیروز شد؟؟ شیعیان در این سال های متمادی ، هر سال ، بزرگداشت یک شکست را برگزار می کردند یا یک پیروزی؟ پاسخ عقلایی به این سوال چیست؟ امکان دارد عقلا هر سال ، برای یادآوری شکست پیشوایشان ، این همه هزینه کنند و دور هم جمع بشوند؟ هیچ عاقلی چنین نمی کند.

پس حضرت سید الشهداء ع پیروز شد و ما هر سال برای بزرگداشت چنین پیروزی بزرگ و عظیمی ، دور هم جمع می شویم. اما جنس این پیروزی چیست؟ چطور باید آن را توضیح داد؟

پیروزی حضرت این است که تا آخرین لحظات و تحت شدید ترین فشار ها - فشار های سیاسی و اجتماعی و خانوادگی و احساسات و از باور خود دست نکشید. تا آخرین لحظه حاضر به پذیرفتن ذلت و دست برداشتن از راه حق نشد. وقتی حضرت را بین جنگیدن و یا بیعت کردن محدود کردند فرمود **أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ** ای اهل عالم بدانید که این پست فرزند پست **قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ** من را بین دو چیز مخیر کرده است **يُنَّ السَّلَّةَ وَ الدَّلَّةَ وَ هِبَهَاتٍ مِّنَ الدَّلَّةِ** اینها من را بین جنگ شرافتمندانه و صلح با ذلت مخیر کرده اند و من هرگز به سمت ذلت نمی روم.

ما هر سال برای تلقین این گزاره دور هم جمع می شویم و به حضرت عرض می کنیم که ما هم ، هم چون شما ، با هر کسی بیعت نمی کنیم و تحت پرچم و عَلم هر کسی نمی رویم. و تا وقتی بر این مسیر هستیم بدانیم که هیچ وقت شکست نداریم. اگر به وظیفه خودمان عمل کنیم ، برای ما ، همیشه سکانس پایانی ، برنده شدن است... یا می بریم یا می بریم!!! به تعبیر قرآن کریم : **قُلْ**

هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ (توبه/۵۲) مگر چیزی جز پیروزی در انتظار ماست. یا شهادت است و رسیدن به دیدار پروردگار در حالی که همه چیزمان را در راه او فدا کرده ایم. و یا نابود کردن دشمن خدا و شکست دادن طاغوت های عالم. در هر دو حالت راه شکست بر ما بسته شده است.

حالا ممکن است کسی بپرسد ، اگر امتی عزم کند که در ظاهر هم پیروز بر دشمنان خداوند بشود ، چه باید بکنند؟ اینکه شکست نداریم را پذیرفتیم ، حال یک پله می خواهیم جلو تر برویم ، می خواهیم در همین دنیا بر دشمنان خدا پیروز شویم و حکومت الله را در زمین پایه ریزی کنیم. راهی هست؟

در جواب می گوییم : راه هست. آیا تو مرد این راه هستی یا نه؟ قرآن به ما می گوید پایان داستان درگیری ها و سکاس آخر قصه از پیش نوشته شده است. **كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (مجادله/۲۱)** پایان این ماجرا از پیش نوشته شده است که پیروزی از آن خداوند و رسولان او و جبهه حق است. اما سوال این است که آیا ما آمادگی تمام کردن قصه و رقم زدن این صحنه پایانی را داریم؟ آیا ما آن گروهی که صحنه آخر را بازی کنند هستیم؟ قرآن نشان داده هر جا که امتی بدون خیانت به آرمان ها و باور ها در میدان بودند و از هیچ چیز و هیچ کس جز خدای متعال نترسیدند و در راه او استقامت کردند ، آقایی دنیا را هم به دست آوردند و حکومت الله را ایجاد کردند. هر جا امتی بدون تردید در راه باقی ماندند چیزی جز غرق شدن در رود نیل نصیب دشمن آنها نشد. هر جایی مردم همراهی کردند و از رسول و برنامه هایش تبعیت کردند ، پیروز شدیم و هر جایی هم سستی به خرج داده شد و دنیا بر آخرت ترجیح داده شد مثل اواخر زمان امیرالمومنین علیه السلام، آن پیروزی نهایی و دنیایی و آن فتح الفتوح بزرگ رقم نخورد. خداوند آن پیروزی بزرگ را گذاشت برای اهلش و سر وقت خودش.

من می خواهم در این شب عزیز به شما بگویم که اگر ما باور داریم که **کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا**. اگر یک عمر در روضه ها و عزاداری ها یا لیتنا کنا معک را آرزو کرده ایم، الان هم عاشورای دیگری است. راه همان راه است و حسین همان حسین. مهم این است که ما می خواهیم همان مردم باشیم یا مردمانی دیگر. خدای نکرده و دور از شأن همه شما، ما هم از ترس لشکر شام حسین را رها می کنیم یا محکم پای آرمان ها می ایستیم و نمی گذاریم حسین را به قربان گاه ببرند؟ اگر سستی نکنیم ، اگر استقامت و صبر داشته باشیم ، اگر هم دیگر را توصیه به صبر کنیم ، اگر وحدت و انسجام خودمان را حول ولی حفظ کنیم ، کربلای غیر از کربلای سال ۶۰ هجری رقم خواهیم زد. کربلایی که در آن حسین بن علی بر یزید شراب خوار فاسق پیروز شده و نقطه شروع اوج گیری جبهه حق است. اگر پای حرف حق خودمان محکم بایستیم شکی نیست که پیروزی در این جنگ برای ما خواهد بود. به قول سردار شهید حاج قاسم سلیمانی فرصتی که در دل تهدید ها هست در خود فرصت ها نیست. این جنگ هم برای مردم ما یک فرصت است. فرصتی پیش آمده تا ثابت کنیم که اگر در صحنه کربلا بودیم و عاشورای سال ۶۱ را درک می کردیم چگونه برخورد می کردیم و چگونه مسیر حق را یاری می دادیم. خدای متعال را به خون اباعبدالله الحسین و یاران شهیدش قسم می دهیم که ما را هم به این کاروان تاریخی صالحان و عاشقان ملحق نماید.... صلی الله علیک یا مظلوم...یا اباعبدالله....